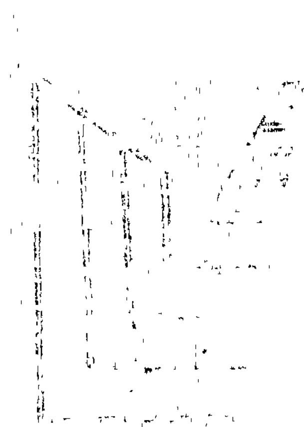
الفرع الن

الاصل

قد طبع في [illegible]

الكائن في بهوپال

[illegible]



شیئا من حقائق الاحکام ولم یألوا جهدا فی نصرة الاسلام ولم یبالوا ببذل
الانفس والاموال فی سبیل الله حتی رقوا ارفع مدارج المقام ومعارج
المرام ولم یخافوا فی الله لومة اللوام فهم الملوک علی الاسرة فی الجنة
والسلاطین فی دار السلام چنین معروض رای بیضاضیای عارفان نسب اهل بیت
رسالت وناقدان جواهر زواهر معدن سیادت وجلالت باد که نسل آدم ابو البشر علیه السلام
وذریت آن اکرم الانام شجره ایست که بحکم خلق آدم بیده خود دست خالق آن را نشانیده و
ازتخم وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ دمیده ودر حدائق وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا
وَقَبَائِلَ بالیده ونص جلی وحجت قوی بر محافظت این شجره بلند ومراقبت این درخت برومند
حدیث نبویست تعلموا من انسابکم ما تصلون به ارحامکم خصوصا شجره طیبه ریاض مصطفوی
وثمره [illegible] نقلیب لیل ونهار
[illegible] این چون سبزه [illegible]
[illegible] پیوند آن شجره خود را
[illegible] دست [illegible] بصیرت [illegible]
رضی الله عنهما مرویست که قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من انتسب
الی غیر ابیه او تولی غیر موالیه فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین
بنا بر ذلک غایت شقاوت ونهایت جفا باشد که خود را در دودمان مردم چنانکه هست ننماید
چنانکه نیست بنماید وبانتساب بسوی غیر پدر رو تولی بغیر موالی مستحق لعن ونفرین همگنان گردد نعوذ
بالله من جمیع ما کرهه الله وبجای خود ثابت شده که نسب اولاد با پدر باشد نه با امهات واینجا
[illegible] از غیر فاطمه شریف است
بنونا بنو ابنائنا وبناتنا بنوهن ابناء الرجال الاباعد [illegible] ولیکن [illegible]
[illegible] نسب ایشان

[illegible]

از طرف فاطمه رضی الله عنها متصل بجناب رسالت مآب ست علیه الصلوة والسلام واین سیکی
از خصائص نبویست که دیگری دران شریک نیست ونمی تواند شد صاحب تلخیص گفته و
من خصائصه صلی الله علیه وآله وسلم ان اولاد بناته ینتسبون الیه صلی الله
علیه وآله وسلم واولاد بنات غیره لا ینتسبون الی جدهم من جهة الام فی
الکفاءة وغیرها قال صاحب الکشاف تحت آیة المباهلة لا دلیل اقوی من هذا
علی فضل اصحاب الکساء وهم علی وفاطمة والحسنان انتهی گویم کریمه نَدْعُ اَبْنَآءَنَا
وَاَبْنَآءَكُمْ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمْ وَاَنْفُسَنَا وَاَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ نص مجمل ست بر آنکه فاطمه
وحسنین ابنای رسول خدا اند صلی الله علیه وآله وسلم واحادیث صحیحه مبین اوست آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ان ابنی هذا سید الحدیث مراد بابن درینجا حسن بن فاطمه ست
ومؤید اوست الحسین منی وانا من حسین ولقب سیادت نیز از همین جا گرفته اند ودر چند
حدیث دیگر نیز صراحت باین لقب عالی آمده مثل آنکه طبرانی در کبیر از حسن بن علی روایت کرده که
ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال لانس یا انس ادع لی سید العرب
فقالت عائشة الست سید العرب قال انا سید ولد آدم وعلی سید العرب
فلما جاء ای علی قال یا معشر الانصار الا ادلکم علی من ان تمسکتم به لن تضلوا
بعده ابدا هذا علی فاحبوه بحبی واکرموه بکرامتی فان جبرئیل یامرنی بالذی
قلت لکم عن الله عز وجل وچون امر الٰهی بواسطه جبرئیل امین بمحبت علی کرم الله وجهه وارد شده
باشد که ابن عم وختن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ست تا بفاطمه وحسن وحسین که بضعه جسد شریف
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چه رسد ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا و شعبی ز علی بن
ابی طالب آورده که قال علی قال لی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مرحبا
بسید المسلمین وامام المتقین الحدیث وقال لفاطمة انک سیدة امتی کما سادت
مریم قومها وفرمود فاطمة سیدة نساء اهل الجنة وفرمود الحسن والحسین سیدا شباب

اهل الجنة غرض که سیادت این چهار ابرار بنص رسول مختار صلی الله علیه و آله وسلم ثابت است
چنانکه خلافت هر چهار یار باشاره نص یا احادیث یا اجماع اهل علم بترتیب واقع متحقق شده و
این لقب بخشیدهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در اولاد ایشان جاری گشته و هنوز در عرف
عامه و خاصه باقی است ولله الحمد حکایات استدلال ائمه هدی در اثبات فرزندی خود برای
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از کتاب و سنت وغیره آینده بمواضع خود مذکور خواهد شد و چون
این نسبت علی و سیادت جلی بنص نبوی ثابت شد نفع این انتساب و القاب هم ثابت گردید
زیراکه الشیء اذا ثبت ثبت بلوازمه و لهذا حسن بن علی علیهما السلام فرموده نحن اهل البیت
لا یقاس بنا احد ٥ جوهر جام جم از طینت کان دگر است + تو توقع ز گل کوزه گران میداری ٭
علاوهٔ این معنی در احادیث مستفیضه نفع این انتساب و حب اهل بیت بصراحت وارد گشته
عن الحسن قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم معرفة آل محمد براءة
من النار و حب آل محمد جواز علی الصراط و الولایة لآل محمد امان من العذاب
اخرجه یحیی العامری الشافعی الیمنی فی بهجة المحافل و عن ابن عباس فی قوله تعالی
ولسوف یعطیك ربك فترضی قال رضا محمد ان لا یدخل احد من اهل بیته النار
رواه السدی و اخرج الطبرانی بسند رجاله ثقات انه صلی الله علیه و آله وسلم
قال لفاطمة ان الله غیر معذبك و لا احد من ولدك و فی جواهر العقدین للسید
نور الدین علی السمهودی المدنی عن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم سألت ربی ان لا یدخل النار احد من اهل بیتی فاعطانی ذلك و
فیه عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یا فاطمة تدرین لم سمیت
فاطمة ثم قال ان الله فطمها و ذریتها عن النار و این اخبار و آثار اگرچه مورد خاص وارد
و بظاهر مخصوص بحاضرین اهل بیت از فاطمه و حسنین اند اما بقاعدهٔ الاعتبار بعموم اللفظ لا
بخصوص السبب شامل جمیع اولاد اهل بیت اند و مؤید او ست لفظ احد و ذریت که درین احادیث

اولى تعلم شد و جوهری در صحاح گفته و اما قولهم ما في الدار احد فهو اسم لمن يصلح ان يخاطب
يستوي فيه الواحد والجمع والمؤنث والمذكر قال تعالى لستن كاحد من النساء وقال فما منكم
من احد عنه حاجزين انتهى يعنى لفظ احد عام است شامل همگنان از مرد و زن و واحد و
جماعت و نيز جوهری گفته ذرية الرجل ولده والجمع الذراري والذريات انتهى و اين
نيز بعموم خود شامل جميع ولد است چه داني و چه قاصي و مؤيد اوست كريمهٔ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ
ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ و چون نزول
اين كريمه در حق آحاد مؤمنين است از آحاد اهل بيت مؤمنين چه توان گفت كه احق است اند
برسول صلى الله عليه وآله وسلم و هم در جواهر العقدين مرفوعاً آورده ما بال اقوام يزعمون ان
قرابتي لا تنفع ان كل سبب ونسب منقطع يوم القيامة الا نسبي وسببي وان رحمي
موصولة في الدنيا والآخرة انتهى وفيه نقول متعددة في ان الانساب منقطعة
غير نسبه صلى الله عليه وآله وسلم وسببه وصهره و آنكه در كتاب عزيز آمده فلا انساب
بينهم يومئذ مخصوص خواهد بود باين حديث و امثال آن تيسير غلام علي آزاد رح گفته وذلك عسلم
مما ذكر في هذه الاخبار عظم نفع الانتساب اليه صلى الله عليه وآله وسلم ولا ينافيه
ما في اخرى من حثه صلى الله عليه وآله وسلم لاهل بيته على خشية الله واتقائه و
طاعته وان القرب اليه يوم القيامة انما هو بالتقوى الى غير ذلك لانه صلى الله
عليه وآله وسلم خاطبهم بذلك رعاية لمقام التخويف والحث على العمل على ان يكونوا
اولى الناس حظا في تقوى الله وخشيته ثم اولى بحق رحمه وفيه اشارة الى دخول
نوع طمانينة عليهم حاصل آنكه اين نسب علي و سبب جلي و صهر بهي و مجد مؤثل و شرف اول خود
آن است كه اقتضا بحفظ وضبط آن توان كرد و بقصد حصول آن توغل در طهارت ذات و تقدم وترويج
اعمال و توقع مغفرت از ذو الجلال و اميد شفاعت از رسول متعال توان داشت بشرطيكه اصل
ايمان صحيح همراه باشد بنا على ذلك محرر سطور صديق حسن بن اولاد حسن بن اولاد علي بن لطف الله

بن عزیز اسد بن لطف علی بن علی اصغر بن سید کبیر بن تاج الدین بن سید جلال رابع بن سید راجو شهید بن سید جلال ثالث بن سید حامد کبیر بن سید ناصر الدین محمود بن سید ابو عبد الله جلال الدین مخدوم جهانیان جهان گشت بن سید احمد کبیر بن سید جلال اعظم گلسرخ بخاری بن سید علی موید بن سید جعفر بن سید احمد بن سید محمد بن عبد الله بن علی اشقر بن جعفر زکی بن علی نقی بن محمد تقی بن علی رضا بن موسی کاظم بن جعفر صادق بن محمد باقر بن علی زین العابدین بن حسین سبط بن فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نسب خود را درین کراسه از جناب نبوت مآب خود بر وجه صحت چنانکه در نسب نامه خاندان مضبوط ست برای اخلاف و احباب یگان یگان می نویسد و هرچند منتهای انساب بنی آدم تا آدم علیه السلام ست لیکن چون در صحت آن بنابر بعد عهد و عدم اعتنای مردم بحفظ آن کلام ست بلکه ادعای آن خلاف نص قرآنیست چه حق تعالی فرموده وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ و ابن مسعود رضی الله عنه این آیه را می خواند و می گفت کذب النسابون و عن عمر بن میمون مثله و یکی علی رضی الله عنه را گفته بود که من نسب مردم بیان می کنم فرمود نمیتوانی گفت آری میتوانم فرمود حق تعالی می گوید وَقُرُونًا بَيْنَ ذَٰلِكَ كَثِيرًا گفت انا انسب ذلك الکثیر فرمود ارایت قوله والذین من بعدهم لا یعلمهم الا الله فسکت و عروه بن الزبیر گفته ما وجدنا احدا یعرف ما وراء معد بن عدنان و ابن عباس گفته ما بین عدنان و اسمعیل ثلاثون اباء لا یعرفون و فقهای اسلام را هم درین مسئله خلاف ست چنانچه در لقطة العجلان ذکر کرده ایم لاجرم بدایت نسب درین جا از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کرده شد و نهایت آن بخود نموده آمد تا اخلاف سعادتمند را محل الحاق نسب خود تا آخر دهر الی ما شاء الله تعالی باقی مانده بغرض مزید حفظ و تمام ضبط اسمای ازواج و بنات هم نوشته شد و لا شک [illegible] سلسله زیرا که در کتب سیر و طبقات اسمای ازواج مطهرات و بنات طاهرات و [illegible] امهات زنان و دختران اهل بیت کرام ائمه یگان یگان مرقوم هست و کتب احادیث [illegible] روایات زیاده [illegible]

تا بجا غربا و زنان ما که بگرد شان نمیرسیم چه رسد و نه در ذکر مجرد اسامی آنها کدام زیان دینی و دنیاوی
و مفسدت آخرت متصور ست بلکه اقارب را برای صلهٔ رحم وسیلهٔ جمیله و اجانب را برای
معرفت اصل و فرع ذریعهٔ صحیحه بدست می آید و استحیا و عار از اظهار آن در مقام ضرورت شیوهٔ
عوام و رسم جهلاست، و این مقاله موسوم ست **بالفرع النامی من الاصل السامی** بالمدد الحقوقیه

سید المرسلین خاتم النبیین اصل الجود عین الشاهد و المشهود اول الاوائل و ادل الدلائل

مبدء النور الازلی و منتهی العروج الکمالی غایة الغایات و نهایة النهایات المتعین
بنشأة المثل الاعلی الالهی هیولی العالم الغیر المتناهی روح الارواح و نور
الاشباح فالق اصباح الغیب و دافع ظلمات الریب محمد التسعة والتسعین رحمة
للعالمین المرسل الی کافة الخلق اجمعین سید ما فی الوجود صاحب لواء الحمد
والمقام المحمود ابو الاکوان و ام الامکان المبرقع بالعما ابو القاسم احمد المجتبی
محمد المصطفی بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب
بن مرة بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر وهو قریش بن کنانة بن
خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن اد بن ادد
بن مقوم بن ناحور بن تیرح بن یعرب بن یشجب بن ثابت بن قیدار بن اسمعیل بن
ابراهیم بن آزر بن ناحور بن شاروخ بن راغو بن فالخ بن عیبر بن شالخ بن ارفخشد
بن سام بن نوح بن لامک بن متوشلخ بن خنوخ وهو ادریس بن یرد بن مهلیل
بن قینن بن یانش بن شیث بن آدم علیه السلام والنسب الی عدنان متفق علی
صحته وما بعده لا مختلف فیه الا انهم اتفقوا علی ان النسب یرجع الی اسمعیل بن
ابراهیم خلیل الله تعالی کما حققنا ذلک فی لقطة العجلان حافظ ابو الخطاب عمر بن حسن
بن دحیه کلبی گفته علما اجماع کرده اند و اجماع ایشان حجت ست بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم

انتساب می فرمود تا عدنان وتجاوز نمی کرد ازان انتهی وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا انتسب لم یجاوز فی انتسابه معد بن عدنان ویقول کذب النسابون مرتین او ثلاثا اخرجه الدیلمی فی مسند الفردوس لکن سهیلی گفته که اصح درین حدیث آنست که قول ابن مسعود ست وعمر بن خطاب گفته انما ینسب الی عدنان وما فوق ذلک لا یدری ما هو وکلام حافظ یعمری وابن حجر عسقلانی وقسطلانی وغیرهم صریح ست درانکه از عدنان تا اسمعیل واز ابراهیم تا آدم خلاف ست پس قول قائل بثبوت آن تا آدم خطا ست ولفظ سیرت عسقلانی این ست اختلف فی ما بین عدنان واسمعیل اختلافا کثیرا ومن اسمعیل الی آدم متفق علی اکثره وفیه خلف یسیر فی عدد الآباء وفیه خلف ایضا فی ضبط بعض الاسماء انتهی زرقانی در شرح مواهب لدنیه بعد نقل این عبارت گفته ومن خطه نقلت وقد التزم فیها الاقتصار علی الاصح فلا یصح زعم ان الخلاف ضعیف جدا لم یعتد به من نفاه بمجرد تجری بعقلی وابن عباس فرموده میان عدنان و اسمعیل سی پدر اند که شناخته نمی شوند گویم از سی نفر هم زیاده و کم گفته اند وعروة بن الزبیر بن العوام گفته نیافتم کسی را که بشناسد بعد معد بن عدنان زرقانی گوید وهذا لا ینافی وجدان غیره من یعرف ذلک ومروی مالک بن انس را از رسانیدن نسب خود تا آدم سوال کرد پس مکروه داشت آنرا گفته شد اگر تا اسمعیل برساند این را هم مکروه گرفت وبر سبیل انکار فرمود من اخبره بذلک وهمچنین در رفع نسب دیگر انبیاء علیهم السلام تا آدم از وی کراهت مرویست قسطلانی گفته انچه بما می رسد اعراض کردن از ما فوق عدنان ست بنابر تخلیط وتغیر الفاظ وصعوبت اسما با قلت فائده انتهی ابوجعفر بن حبیب در تاریخ خود از ابن عباس آورده که عدنان ومعد وربیعه بن خزیمه واسد بر ملت ابراهیم علیه السلام بودند پس ذکر ایشان جز بخیر نباید کرد وروی الزبیر بن بکار مرفوعا لا تسبوا مضر ولا ربیعة فانهما کانا مسلمین واین حدیث را شاهدیست نزدیک ابن حبیب از مرسل سعید بن مسیب زبیر گفته عدنان اول کسی ست که کعبه را لباس پوشانید یا در زمن او

پوشانیده شد بار آخری گویند اول کسیکه کعبه را بانطاع پوشانید عدنان است والله اعلم و بالجمله مادر آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم آمنه بنت وهب بن مناف بن زهره بن کلاب بن مره بوده تولد شریف
در مکه عام الفیل روز دوشنبه دوم شهر ربیع الاول یا هشتم یا دوازدهم بوده هفتدهم سال از سلطنت
کسری نوشیروان و پانصد و هفتاد و هشتم سال از رفع عیسی علیه السلام به آسمان و نهصد و نهم
سال از سلطنت اسکندر رومی و ششهزار و چهل و سوم سال از هبوط آدم علیه السلام کما بین
ذلک فی حجج الکرامه آنحضرت را بعد از تولد تا هفت روز آمنه شیر داد بعد از آن ثویبه عتیقه ابی لهب
بشرف ارضاع مشرف گشت و پسر ثویبه که شیر او رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خورده مسروح نام
داشت بعد از آن حلیمه بنت ابی ذویب سعدیه آنحضرت را بمسکن خود ببرد و متکفل ارضاع شد
و چون مدت شیر که دو سال باشد تمام شد حلیمه او را بپیش آمنه آورد و بواسطه آنکه خیر و برکت
بسیار از آنحضرت مشاهده کرده بود از آمنه درخواست کرد که چندگاه دیگر این طفل نزد ما باشد
و آمنه ملتمس او را قبول داشت حلیمه باز او را بمسکن خود برد و چون عمر آنحضرت به دو سال و چهار ماه و قیل هشت ماه
و قیل دو ماه رسید عبدالله پدر آنحضرت در ابواء نام موضعی میان مکه و مدینه وفات یافت در
سه سالگی یا چهار سالگی جبرئیل و میکائیل صدر مبارک را شق نمودند و قلب او را برآورده چاک
کردند و نقطه سیاه خون آلود که حظ و بهره شیطانی بود برآوردند و به حکمت و ایمان پر ساخته
بجای خودش نهادند و هیچ دردی و المی بآنحضرت نرسید و ما بین کتفین آنحضرت مهر نبوت
گذاشتند مائل بشانه چپ مقدار بیضه خرد که رنگ آن رنگ بدن و بر وی خالهای چند
بود و لنعم ما قیل رباعی پیغام خدا نخست آدم آورد ✽ انجام بشارت ابن مریم آورد ✽ با جمله
رسل نامه بی خاتم بود ✽ احمد به ما نامه و خاتم آورد ✽ و سه بار دیگر شق صدر واقع شد یکی
در ده سالگی دوم هنگام بعثت در غار حرا سوم شب معراج و در پنج سالگی یا آغاز سال ششم حلیمه
آنحضرت را بمکه آورده به آمنه مادر وی سپرد و هم آنحضرت شش ساله بود که آمنه فوت کرد عبدالمطلب
در کنار خویش پرورش می داد چون به هشت سال و دو ماه و ده روز رسید عبدالمطلب در گذشت

و عم او ابوطالب که برادر اعیانی عبدالله بود متکفل تربیت گشت و چون بدوازده سال و دو ماه
و ده روز رسید همراه ابوطالب روانهٔ شام شد چون بمقام بصری رسید بحیرا راهب بعلامات
نبوت آنحضرت صلعم را بشناخت و با ابوطالب گفت که او را همراه مبر که یهود اینرا خواهند رسانید
لاجرم ابوطالب او را بمکه باز فرستاد و بار دیگر در بیست و پنج سالگی با میسره غلام خدیجه بتقریب
تجارت بشام رفت و باز آمد و خدیجه را در آن تجارت منفعت دو چند حاصل شد چون بیست و
پنج سالگی و دو ماه و ده روز رسید خدیجه را در نکاح آورد عمر خدیجه در آن وقت چهل ساله بود
و قیل بیست و هشت ساله و دوازده اوقیه مهر داد و اوقیه عبارت از چهل درهم است پس جمله مهر
چهارصد و هشتاد درهم شد و پیش از وحی پانزده سال آوازی می‌شنید و کسی را نمی‌دید و هفت
سال روشنائی مشاهده می‌کرد و بآن شادان می‌بود و چون ایام وحی نزدیک رسید خلوت
و تنهائی را دوست گرفت و در غار کوه حرا که سه کروه راه است از مکه خلوت می‌داشت و در ذکر
قلبی مستغرق می‌بود آنگاه تباشیر صبح نبوت دمیدن گرفت و بر هر درختی و سنگی که می‌گذشت
بزبان فصیح می‌گفت السلام علیک یا رسول الله و بهر طرف که نگاه می‌کرد شکلی نمی‌یافت
و هر خوابی که می‌دید مثل صبح همچنان ظاهر می‌گشت مدت خلوت در غار شش ماه بود و هرگاه چهل
سال و یک روز رسید روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول در غار حرا جبرئیل بروی ظاهر گشت و
بشارت برسالت داد و گفت بخوان فرمود من خواندن نمی‌دانم پس جبرئیل آنحضرت را بکنار خود
گرفت و چندان بفشرد که بیطاقت گشت پس رها کرد و گفت بخوان گفت من خواندن نمیدانم باز
بفشرد تا سه بار بفشرد و بعد سوم بار گفت اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ
مِنْ عَلَقٍ اِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ آنحضرت
بخواند و ترسان نزد خدیجه آمد و گفت بپوشید مرا بپوشید مرا پس جامه بر آنحضرت انداختند تا آنکه
ترس از وی برطرف شد بعده تا سه سال وحی منقطع گشت و آنحضرت غمگین می‌ماند و جبرئیل
تسلی میداد تا آنکه وحی متتابع شد و آنحضرت خلق را بشریعت اسلام و اتباع احکام دعوت کردن

گرفت و قوم بخصومت او برخاستند و در سال هفتم از بعثت آنحضرت را با بنو هاشم و بنو مطلب
و دیگر مسلمانان در شعب ابوطالب محاصره کردند چون آن حضرت به چهل و نه سال رسید از محاصره برآمد و
بعد از برآمدن به هشت ماه و بیست و یک روز عم او ابوطالب وفات یافت و در سوم روز
از موت ابوطالب خدیجه رضی درگذشت و این سال را عام الحزن گویند چون به پنجاه و یک سال
و نه ماه رسید هفدهم رمضان یا ربیع الاول در مکه حق سبحانه و تعالی او را بمرتبه معراج مخصوص
ساخت آنحضرت ص را از میانه زمزم و مقام ابراهیم بسوی بیت المقدس بردند و سینه مبارک
را شرح کردند و قلب مبارک برآورده بآب زمزم شستند و بایمان و حکمت پر کرده بمکانش
بازگذاشتند و بر براق سوار کرده بسموات سبع بردند و آنجا نماز پنجگانه بر آنحضرت و امت وی
فرض گشت چون به پنجاه و سه سال رسید بحکم الهی از مکه بسوی مدینه روز دوشنبه هشتم ربیع الاول
هجرت فرمود و دهم روز دوشنبه داخل مدینه شد و ده سال در مدینه منوره اقامت کرد و درین مدت
بیست و پنج مرتبه با کافران غزا فرمود از انجمله در هفت غزوه که بدر و احد و خندق و بنی قریظه و بنی مصطلق
و خیبر و تبوک باشد بالنفس النفیس خود مقاتله کرد و سوای این غزوات پنجاه و دفعه فوجها بطرف کافران روانه کرد
که آنرا بعوث و سرایا گویند و یک مرتبه در سال دهم از هجرت بمکه تشریف برده مناسک حج بجا آورد
وفات شریف روز دوشنبه وقت چاشت دوم یا دوازدهم شهر ربیع الاول بوده و شب سه شنبه یا
چهارشنبه مدفون گردید تاریخ وفات بر قول دوازدهم ربیع الاول متفق علیه اهل سنت و امامیه است
کلینی در کافی گفته قبض علیه السلام لاثنتی عشرة لیلة مضت من ربیع الاول یوم الاثنین
وهو ابن ثلث وستین سنة انتهی میرزا گفته ولا یتعرض لروایة اخری مدت مرض آنحضرت
که شروع آن بصداع بود دوازده یا چهارده روز گفته اند و امیر المومنین علی و عباس و فضل و قثم و
اسامه بن زید و شقران که هر دو مولای آنحضرت بودند غسل دادند و اوس بن خولی نیز در انجا حاضر بود
محب طبری در خلاصة السیر گفته کفن رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فی ثلثة اثواب
بیض سحولیة لیس فیها قمیص ولا عمامة بل لفائف من غیر خیاطة انتهی سحول شهر بیست

از یمن ونزد مالک وشافعی واحمد مستحب آنست که سه لفافه بی قمیص وعمامه باشد کذا فی المواهب اللدنیه
و بر جنازهٔ شریف مسلمانان یک یک علیحده بی امام وجماعت نماز گزاردند ودر قبر آنحضرت علی
وعباس وفضل وقثم وشقران درآمدند عمر شریف بروایت اصح شصت وسه سال بود وجمله
بست ویک زن را در نکاح آورده از انجمله سه زن را طلاق داده وپنج زن در حضور وی
صلی الله علیه وآله وسلم فوت گردیدند ونه زن بعد وفات آنحضرت باقی ماندند سوده وعائشه وحفصه
وام حبیبه وام سلمه وزینب بنت جحش وجویریه وصفیه ومیمونه وچهار سریه نگاه داشتند اول ماریه قبطیه
بنت شمعون که مقوقس والی مصر واسکندریه برسم هدیه بآنحضرت فرستاده بود ودر عهد عمر بن خطاب
رضی الله عنه در سال شانزدهم هجری وفات یافته ودر بقیع غرقد مدفون گشته دوم ریحانه بنت
زید بن عمرو وقیل بنت شمعون سوم کنیزکی جمیله که از سبایای آنحضرت بود چهارم کنیزکی که زینب بنت
جحش بآنحضرت داده بود واصح آنست که اولاد آنحضرت سه پسر وچهار دختر بوده پسران قاسم و
عبد الله وابراهیم ولقب عبد الله طیب وطاهر است ودختران زینب ورقیه وام کلثوم وفاطمه بودند
واسلام را دریافته ایمان آوردند وهجرت کردند واولاد آنحضرت جمله از خدیجه کبری بود مگر ابراهیم
از ماریه قبطیه متولد شد ومحمد بن اسحاق گفته پسران آنحضرت همه در ایام شیرخوارگی وفات یافتند
مفسران گفته اند که بعد از وفات پسران آنحضرت مشرکان مکه شادی نمودند که ما پسران داریم و
ذکر ما بایشان باقی خواهد ماند ومحمد صلی الله علیه وآله وسلم را پسران مردند ونام او محو خواهد شد حق تعالی
این آیه فرستاد المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر عند ربك
ثوابا وخیر املا مراد بباقیات صالحات دختران باصلاح باشند اللهم صل وسلم علی
محمد واله بقدر حسنه وجماله

بعل الزهراء وابو الائمة الاتقیاء بذر هذه الشجرة العلیا التی اصلها ثابت وفرعها فی السماء

سر الاسرار ومشرق الانوار المهندس فی الغیوب اللاهوتیة السیاح فی

العیانی الجبروتیه تصویر الهیولی الملکوتیه وآلی الولایة الناسوتیه انموذج الوا
وتشخص الاطلاق المنطبع فی مرایا الانفس والآفاق سر الانبیاء والمرسلین سید
الشهداء والصدیقین صورة الامانة الالهیة مادة العلوم الغیر المتناهیة
الظاهر بالبرهان الباطن بالقدر والشان بسملة کتاب الوجود فاتحة مصحف
الشهود حیدر احجام الابداع الکرار فی معارک الاختراع السر الجلی امام المشارق
والمغارب اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه وکرم
وجهه آنجناب اول ائمه هدی واهل بیت رسالتست کنیت وی ابو الحسن وابو تراب و
لقبش مرتضی بوده هیچ نام اورا از ابوتراب خوشتر نیامدے تولد وی در مکه معظمه درون خانه کعبه روز
جمعه سیزدهم رجب بود بعد سی سال از عام الفیل مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف
بود واو اول هاشمیه است که هاشمی زایید وخود را بزیور اسلام زینت بخشید واز مکه بمدینه هجرت کرد
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر جنازه او نماز گزارد واز قمیص مبارک خود کفن پوشانید ودر قبر
وی در آمده اضطجاع فرمود وگفت اضطجعت فی قبرها لاخفف عنها من ضغطة القبر
والبستها لتلبس من ثیاب الجنة این حدیث را میرآزاده چنین بی تخریج آورده فلینظر فی سنده
ویحیی عامری در ریاض مستطابه نوشته که علی مرتضی هشت ساله بود که ایمان آورد یا ده ساله یا
چهارده ساله یا شانزده ساله وصواب آنست که از توقیت اسلام آنجناب اعراض باید کرد زیراکه
ضمیر منیرش آلوده زنگ شرک گاهی نگردیده وبتی را بجز خدائی نپرستیده ودر زمان قحط قریش آنحضرت
اورا زیر سایه عنایت خود گرفت ودر کنار خویش پرورش داد تا آنکه وی صلی الله علیه وآله وسلم مبعوث
شد وعلی بشرف ایمان وتصدیق رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از سائر صحابه سبقت برد در
سیر سیوطی وبهجة المحافل وروضة الاحباب ودیگر کتب معتبره مرقوم ست که باتفاق اهل علم اول کسیکه
ایمان آورد خدیجه کبری ست بعده علی بیک روز وبروایتی در آخر همان روز مسلمان شد وخود وی گفته
صلیت مع النبی قبل الناس سبعا بعده زید بن حارثه عتیق خدیجه رض بعده ابوبکر صدیق رضی الله عنه

ایمان آوردند و فضائل علمی و عملی و شمائل نسبی و حسبی آنجناب زیاده از انست که در احاطه شمار و دائره انحصار گنجایش تواند نمود احمد بن حنبل فرموده از هیچ یک صحابه کرام آنقدر فضائل بما نرسیده که از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رسیده و سعید بن مسیب گفته غیر وی کسے نبود که سلونی گوید و ابن عباس گفته آیات بسیار در قرآن در حق وی نازل شده بالجمله آنجناب در ذی الحجه سنه خمس و ثلثین بر مسند خلافت نشست و با سه طائفه باغیه طاغیه محاربه کرد اول جنگ جمل که با ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله عنها در نصف جمادی الآخره سنه ست و ثلثین در بصره واقع شد باعث آن طلحه و زبیر بودند و آن گروه را ناکثین خوانند زیرا که از بیعت برگشتند و ناکث عهد شکننده را گویند دوم حرب صفین که با معاویه رضی الله عنه و اتباع وی وقوع یافت و ایشان را قاسطین گویند و قاسط آنکه جور کند و از جاده عدل انحراف نماید و این جنگ از غره ذی الحجه سنه ست و ثلثین تا مدت یک صد و ده روز متمادی گشته و درین مدت هفتاد و دو بار محاربه واقع شد و صفین موضعی ست قریب فرات سوم حرب نهروان که با فرقه خوارج در منتصف جمادی الآخره سنه ثمان و ثلثین دست بهم داد و آن جماعه را مارقین نامند در حدیث آمده یخرج قوم من امتی یمرقون من الدین مروق السهم من الرمیة یقتلهم علی بن ابی طالب اخرجه الطبرانی و حق درین حروب ثلثه با علی بود و مخالفان بر خطا بودند اما همه مسلمانان و اهل ایمان ناجی هستند زیرا که بنای این جنگها بر حرص دنیا بود نه بر مخالفت دین جز اهل خروج که کلاب نارند نوزدهم شهر رمضان شب جمعه سنه اربعین ابن ملجم شقی در مسجد کوفه شمشیرے بر فرق مبارک زد و بست و یکم شهر مذکور شب شنبه بریاض رضوان خرامید و حسنین و عبد الله بن جعفر غسل دادند و محمد بن الحنفیه آب میریخت کفن آنجناب بر دستور کفن نبوی بود نه قمیص داشت و نه دستار همین سه لفافه جامه بود در نجف مدفون ساختند اما موضع قبر متعین نیست عمر وی بقول راجح شصت و سه سال بوده و مدت خلافت چهار سال و نه ماه در عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب گفته که اولاد او بحسب اکثر روایات سی و شش نفر بوده هیزده پسر و هیجده دختر و عقب از پنج پسر باقی مانده

حسن و حسین و محمد بن حنفیه و عباس الطف و عمر اطرف۔

سیدۃ نساء العالمین ام الائمۃ الطاہرین الجوہرۃ القدسیۃ فی تعین الانسیۃ صفوۃ النفس

الکلیۃ ہیولی العوالم العقلانیۃ مطلع الانوار العلویۃ عین الاسرار الفاطمیۃ ثمرۃ شجرۃ الیقین المعروفۃ بالقدر المبین المعلومۃ بالفضل المجہول قرۃ عین النبی و بضعۃ الرسول فاطمۃ البتول رضی اللہ عنہا کنیت او ام محمد ست والقاب و مبارکہ و طاہرہ و زاکیہ و راضیہ و مرضیہ و بتول و حق آنست کہ ہر لقب و وصف کہ او را یاد کنند بجای خود باشد احادیث فضائل و مناقب او در دواوین اسلام از کتب سنت و سیر مضبوط ست ولادت وی در سال سی و پنجم از واقعۂ فیل پیش از نبوت و بقولی در سال چہل و یکم واقع شد و بقول صحیح خرد ترین دختران رسول خدا است صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم علی مرتضی در شہر رمضان سال دوم از ہجرت بعد مراجعت از بدر او را بخواست قال الحافظ المغلطائی و غیرہ و احمد بن عبد اللہ طبری در ذخائر العقبی گفتہ در ماہ صفر بود و در اصابہ گفتہ در اوائل محرم بود و در خمیس نوشتہ در رجب بود علی الاصح و قیل فی رمضان و بنا در ماہ ذی حجہ اتفاق افتاد ابو عمر و گفتہ لعد وقعۂ بدر بود در شوال سنۂ ثلاث اتفاقا و بعضی گفتہ اند کہ بعد چہار و نیم ماہ از بنای آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بعائشہ رض بود و بنا بعد از ہفت و نیم ماہ از تزویج بود و دران وقت فاطمہ پانزدہ سالہ و پنج ماہہ یا شش و نیم ماہہ یا ہیجدہ سالہ بود و آنچہ در تاریخ ولادت و تزویج ذکر کردہ اند می خواہد کہ حین تزویج بیست سالہ باشد یا چہاردہ سالہ و علی بیست و چہار سالہ و یک نیم ماہہ بود و ہو الراجح علی قول ابن اسحق و بیہقی و خطیب و ابن عساکر از انس روایت کردہ اند کہ گفت نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم نشستہ بودم کہ آثار وحی در بشرۂ مبارک ظاہر شد چون وحی منجلی گشت فرمود ای انس ہیچ دانی کہ جبرئیل برای من از نزد رب عرش چہ پیغام آورد گفتم خدا و رسول نیک تر دانند فرمود ان اللہ امرنی ان ازوج فاطمۃ بعلی بیت فرزند یگانہ خدا شد بابت رسول کہ خدا شد

حافظ رضی الدین اسمعیل قزوینی حاکمی بروایت انس آورده که مهر فاطمهٔ زهرا چهار صد مثقال فضه بود و امام احمد بروایت علیؓ آورده که جهاز فاطمه گلیمی و بالینی از چرم که میانه وی از پوست درخت خرما پر بوده و سنگ آسیا و مشکی و دو سبوی کلان بود و آنحضرتؐ بعد از تزویج در حق ایشان دعا کرد و گفت اللهم بارك فیهما و علیهما و لهما فی نسلهما و در روایتی جمع الله شملکما و اسعد جدکما و بارك علیکما و اخرج منکما کثیرا طیبا و در روایتی اللهم انی اعیذها بك و ذریتها من الشیطان الرجیم و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و اله وسلم قال ان الله جعل ذریة کل نبی فی صلبه و جعل ذریتی فی صلب علی بن ابی طالب اخرجه الخطیب و رواه الطبرانی عن جابر رضی الله عنه و بصحت رسیده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی و من اغضبها فقد اغضبنی و در روایتی آمده کان یغضب لغضب فاطمة و یرضی لرضاها و عائشه صدیقه فرموده ما رایت احدا کان اشبه سمتا و هدیا و دلا و فی لفظ حدیثا و کلاما برسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من فاطمة کانت اذا دخلت علیه قام الیها فاخذ بیدها فقبلها و اجلسها فی مجلسه و کان اذا دخل علیها قامت فاخذت بیده فقبلته و اجلسته فی مجلسها اخرجه ابو داؤد و از ثوبان مولای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مرویست که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چون بسفر رفتی آخر کسے را که وداع کردی فاطمهٔ زهرا بودی و چون مراجعت فرمودی اول کسے را که از اهل بیت ملاقات کردی وی بودی آنگاه بحجرهٔ ازواج خود تشریف می برد و قصهٔ تزوج علی با فاطمه بروجه بسط و ضبط در مواهب لدنیه و شرح وی از زرقانی مذکور است تفصیل ماجرا از انجا توان دریافت و قد اختلف فی تفضیل فاطمة علی عائشة قال صاحب بهجة المحافل مذهب المحققین ان خدیجة افضل من عائشة و فاطمة افضل من الجمیع سید عبد الجلیل بلگرامی گفته بیت دی کسی گفت عائشه در فضل ٭ بهتر از بنت سید البشر ست ٭ مصرعی در جواب او خواندم ٭ رشته دیگر رگ جگر دگر ست

گویم فضائل عائشه هم بسیار ست اما فاطمه را خصوصیت دیگر ست و فضیلت عائشه اگر به همگنان
باشد و در زمرهٔ ازواج مطهرات خواهد بود نه در جماعهٔ بنات طاهرات میر آزاد در این مسئله رسالهٔ
سند السعادات بتقریری شگفته نوشته هر که خواهد آنجا نظر کند در حدیث آمده یا بنیّة اما
ترضین انک سیدة نساء العالمین قالت یا ابت فاین مریم قال تلک سیدة نساء
عالمها اخرجه ابن عبد البر و الطبرانی بسند علی شرط الشیخین و صحیح آنست که مریم
علیها السلام نبیه نبود بلکه حکایت اجماع کرده اند بر آنکه هیچ زن پیغمبر نبوده است و علی ای حال
فاطمهٔ زهرا افضل نساء دنیاست حتی مریم ام عیسی علیهما السلام کما اختاره المقریزی
و الزرکشی و الخیضری و الجلال السیوطی فی کتابیه شرح النقایة و شرح جمع الجوامع
لادلة واضحة و اخبار صادقة وردت فی ذلک وفات فاطمه شب شنبه سوم شهر رمضان
واقع شده بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم به قول اصح به شش ماه و آنحضرت بوی فرموده بود
انک اول اهل بیتی لحوقاً بی فاتقی الله و اصبری و از روز وفات آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم تا آخر ایام حیات خود هگاهی نخندید عمر شریفش بست و هشت سال بوده و بموجب وصیت
او علی رضی الله عنه و اسما بنت عمیس غسل دادند و حسنین آب می بردند و می ریختند و در بقیع وقت
شب مدفون گشت و نماز بروی علی و بقولی عباس گزارد و علی و عباس و فضل در قبر وی
در آمدند و جناب مرتضی در مرثیهٔ او این دو بیت انشاد کرد شعر لکل اجتماع من
خلیلین فرقة ✤ و کل الذی دون الفراق قلیل ✤ و ان افتقادی
فاطماً بعد احمد ✤ دلیل علی ان لا یدوم خلیل ✤ از زهرا علیها السلام
دو پسر و سه دختر متولد شد حسن و حسین و رقیه و زینب و ام کلثوم و در سبل الهدی
محسن بسبین شد و مهله هم افزوده و وی و رقیه در صغر سن وفات یافتند آزاد گفته
نزد اما میه محسن ثابت نیست گویند حمل ساقط شده بود انتهی نسل فاطمهٔ زهرا نیست مگر
از حسنین رضی الله عنهم اجمعین —

امام الخافقین سلالة احد الثقلین روح جسد الامامة شمس فلک الشهامة مضمون کتاب

الابداع حل تعمیة الاختراع سر الله فی الوجود انسان عین الشهود مطلع
نور الایمان کاشف ستور العرفان الحجة القاطعة والنیرة اللامعة شجرة طوبی
القدس سبط البلد الطیب القدس سبط ازل الغیب وابد الشهادة السر الالهی
فی ستر العبادة موضع سر الرسول حاوی کلیات الاصول حافظ الدین وعیبة
العلم معدن الفضائل وباب السلم ابو عبدالله الحسین رضی الله عنه وی ابو الائمه
وملقب بسید وشهید باشد ولادت با سعادت وی در مدینه طیبه اتفاق افتاد در روز سه‌شنبه پنجم
شعبان سنة اربع از هجرت مدت حمل وی شش ماه بوده وهیچ فرزند شش ماهه بوجود نیامده مگر
این امام کریم بن الکریم ویحیی بن زکریا علیهما السلام ومیان ولادت امام حسن وعلوق فاطمه بامام
حسین پنجاه روز بود ورسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم او را حسین نام کرده در سبائک الذهب گفته
ولما ولد اخذه النبی صلی الله علیه واله وسلم فی حجره واذن فی اذنه الیمنی واقام
فی اذنه الیسری وفعل به کما فعل باخیه الحسن وقد روی عنه صلی الله علیه و
اله وسلم قال حسین منی وانا من حسین احب الله من احب الحسین انتهی آنجناب
از سینه تا پای مشابهت تمام با خیر الانام داشته چنانچه امام حسن علیه السلام از سینه تا بفرق وآنجناب
را جمالی بود که اگر در تاریکی می‌نشست از بیاض جبین ولمعان رخساره نور آگین آنجناب راه
می‌رفتند. مناقب ومآثر آنجناب خارج از دائرهٔ حساب است. شهادت وی علیه السلام دهم محرم
روز جمعه سنة احدی وستین بوده وعمر شریف پنجاه وهفت سال وپنج ماه در رسالهٔ زبده گفته وی
رضی الله عنه چهار یا پنج زن داشت یکی شهربانو دوم لیلی دختر ابی مره بن عروه بن مسعود ثقفی
ومادر لیلی میمونه دختر ابی سفیان بن حرب بود سوم رباب دختر امرء القیس از بنی عدی چهارم
ام اسحق دختر طلحه بن عبدالله تمیمی پنجم قضاعیه انتهی ابن خشاب گفته آنحضرت را شش پسر بوده و

ست وحضرت علی اکبر که با پدر بزرگوار شهید شد وعلی اوسط ملقب بزین العابدین وعلی اصغر ومحمد وعبد الله
واین هردو با پدر شهادت یافتند وجعفر که در حیات پدر درگذشت وزینب وسکینه وفاطمه و
حافظ عبد العزیز جنابذی گفته اولاد آنجناب شش بودند چهار ذکور ودو اناث علی اکبر با پدر
رفت وعلی اصغر زین العابدین وجعفر وعبد الله وسکینه وفاطمه وشیخ مفید امامیه هم اولاد وی
همین شش تن گفته ونحو آن در رساله زیدیه است وگفته علی اصغر از بطن لیلی وعبد الله از بطن
رباب وجعفر از بطن قضاعه بود وفاطمه از بطن شهربانو ودر زنی حسن بن امام حسن رفت وعبد الله
محض وحسن مثلث وابراهیم زائید وسکینه از بطن ام اسحق بود وقیل از بطن رباب وقبرش ام اسحق
دمشق ست ونسابین حصر کرده اند عقب او را در زین العابدین ابن خلکان گفته ولیس للحسین
عقب الا من ولد زین العابدین انتهی ونزد بعض عقب از فاطمه هم مانده والله اعلم خواجه
محمد پارسا در فصل الخطاب نوشته که روز طف باقی نماند از اولاد وی مگر زین العابدین پس
حق تعالی از صلب وی آنقدر که خواست از اهل بیت نبوت بیرون آورد ودر شرق ودر غرب
منتشر گردانید چنانچه هیچ ناحیه وهیچ شهری از وجود شان خالی نیست ونباشد وآن یزید و اخلاف
یک تن نگذاشت که خانه آبادان کند وم تش افروزد والله تعالی راست ترین گویندگان ست
بحبیب خود که فرموده ان شانئك هو الابتر انتهی ابن الاثیر جزری در کتاب النهایه در حدیث
علی رضی الله عنه والله لود معاویة انه ما بقی من بنی هاشم نافخ ضرمة آورده الضرمة
بالتحریك النار وهذا یقال عند المبالغة فی الهلاك لان الکبیر والصغیر ینفخان
النار وازینجا معنی عبارت فصل الخطاب لا یبقی من یزید واخلافه دیار نافخ نار واضح
گردید وتیشه عداوتی که دشمنان برای اهل بیت رسالت مهیا ساخته بودند سر پنجه غیرت الٰهی بپای
آنها زد ولا یحیق المکر السیئ الا باهله وعاص بن وائل بر فوت طاهر پسر رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم آنحضرت را ابتر گفته بود در عرب هر که پسر نباشد ابتر گویند حق تعالی برای تسلیه
فؤاد وی صلی الله علیه وآله وسلم سوره کوثر فرود آورد مراد بکوثر که بر وزن فوعل از کثرت برای

[illegible]

سبالغہ آید خیر بسیار و فرزندان بیشمار اند و فرمود دشمن تو دم بریدہ و منقطع از خیر و بی نسل و بی ذریت

و ترا ذریت بسیار و حسن صیت تا یوم القرار باقی خواہد ماند و حق تعالی در قرآن کریم شہادت

بتطہیر این ذریت دادہ و آیۂ تطہیر فرو فرستادہ اگرچہ اہل بیت سکنی کہ عبارت از ازواج مطہرات

ہم دران داخل باشند زیرا کہ دخول ایشان مضر مقصود نیست و سیوطی احادیث فضائل آل رسول

را در احیاء المیت بفضائل اہل البیت فراہم نمودہ و آنحضرت گفتہ سبب و نسب ہمہ منقطع شود

روز قیامت و فرمودہ لکل بنی اب عصبۃ ینتمون الیہا الا ولد فاطمۃ فانا ولیہم و

عصبتہم وہم عشیرتی خلقوا من طینتی الحدیث اخرجہ ابن عساکر عن علی و نزد

طبرانی از ابن عمر آمدہ مرفوعا کل بنی انثی فان عصبتہم لابیہم ما خلا ولد فاطمۃ فانی

انا عصبتہم و انا ابوہم و بعض طرق این حدیث متقوی بعض ست و صاحب تلخیص گفتہ

من خصائصہ صلی اللہ علیہ و الہ وسلم ان اولاد بناتہ ینتسبون الیہ و اولاد بنات

غیرہ لا ینتسبون الی جدہم فی الکفاءۃ و غیرہا و در صواعق محرقہ نوشتہ کہ ہارون رشید از

موسی کاظم پرسید کہ شما خود را ذریت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم چہ قسم می گوئید حال آنکہ ابنای

علی بن ابی طالب ہستید موسی این آیت کریمہ بخواند و من ذریتہ داؤد و سلیمن و ایوب

و یوسف و موسی و ہارون و کذلک نجزی المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس

کل من الصالحین و فرمود عیسی را پدر نبود انتہی قال الرازی فی تفسیرہ تحت ہذہ الآیۃ

الآیۃ تدل علی ان الحسن والحسین من ذریۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و الہ وسلم

لان اللہ تعالی جعل عیسی من ذریۃ ابراہیم مع انہ لا ینتسب الی ابراہیم الا بالام

فکذلک الحسن والحسین من ذریۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و الہ وسلم ان انتسبا الیہ

صلی اللہ علیہ و الہ وسلم بالام فوجب کونہما من ذریتہ و یقال ان ابا جعفر الباقر

استدل بہذہ الآیۃ عند الحجاج بن یوسف و مراد با آیۂ مباہلہ ہمین اہل بیت اند در کشاف

زیر کریمۂ ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم گفتہ لا دلیل

اقوی من هذا اعلی فضل اصحاب الکساء وهم علی و فاطمة والحسنان انتهی در
شجرهٔ طیبه گفته فعلم انهم المرادون من الآیة وان اولاد فاطمة وذریتهم یسمون
ابناء ه وینتسبون نسبة صحیحة نافعة فی الدنیا والآخرة ویؤیده ما فی صحیح البخاری
فی الحسن السبط ان ابنی هذا سید و در حدیث آمده الحسن والحسین سیدا شباب
اهل الجنة و در تشریح گفته واولادهما سادات المسلمین ولا ینبغی لاحد فی
زماننا ان یقول لغیر اولادهما یا سید لبلد لان فیه قذفا یعنی لاکویم لقب سیادت
برای حسنین و ذریت ایشان ماخوذ از احادیث مذکوره و دیگر اخبار صحیحه است طبرانی در کبیر از
انس آورده که گفت آنحضرت او را یا انس ادع لی سید العرب یعنی علیا علیه السلام و شعبی
گفته که رسول خدا علی را سید المسلمین خوانده و فاطمه را سیده نساء اهل جنت گفته و در روایت ابن الجوزی
آمده الا ترضین ان تکونی سیدة نساء المؤمنین اخرجه فی کنز العمال بالجمله سیادت
اهل بیت رسالت و عظم نفع انتساب بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منصوص اخبار و
آثار صحیحه است و درین باب کتب ضخیمه تالیف یافته منها جواهر العقدین للسید علی السمهودی و احادیث
دیگر که در حق اهل بیت بخشیت خدا و اتقا و طاعت و قرب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
روز قیامت بتقوی وارد گشته منافی این روایات نیست زیراکه این خطاب برعایت
مقام تخویف و حث بر عمل و حرص بر آنکه ایشان اول مردم در تقوی و طهارت در حظ باشند واقع
شده و دران اشارت است بسوی ادخال نوعی از طمانینت بر ایشان و در هدایة السائل الی
ادلة المسائل کلامی متعلق باین باب در پیرایهٔ سوال و جواب ذکر کرده ایم فراجعه و قصائد نعت حسنین
و حروب اهل بیت را در کتاب حجج الکرامه فی آثار القیامه نوشته ایم فلیعول علیه و بالله التوفیق

امام المسلمین و آدم الائمة المطهرین المتوحد بالهمة العلیا المتوسد بالشهود والرضا مرکز دائرهٔ

الوجود سر الواجد والموجود شخص العرفان عین الاعیان احدیة الجمع الوجودی

حقیقة الکلی التہودی کہف الامامة صاحب العلامة لغر الانتشاء ومضمون الابدا
ابی محمد زین العابدین ملقب بسجاد و ذو الثفنات است رضی اللہ عنہ ولادت شریف در
مدینہ سکینہ بایام جدوی علی بن ابی طالب قبل وفات او بدو سال وست بیم او پنجم شعبان
روز پنجشنبہ سنہ ثمان وثلثین وقیل سنہ ثلث وثلثین وکان اسمر اللون رقیقا قصیر القامة
مادروی شاہ زنان وقیل شہربانو دختر یزدجرد بن شہریار بن شیرویہ بن پرویز بن ہرمز بن کسری
نوشیروان بودہ زمخشری در ربیع الابرار نقل کردہ کہ صحابہ چون در عہد خلیفہ ثانی رضی اللہ عنہ
بندیان فارس بمدینہ آوردند سہ دختر از اولاد یزدجرد در میان آن بودند عمرؓ گفت تا ایشانرا
بفروشند علیؑ گفت با اولاد ملوک معاملہ سائر ناس نباید کرد عمرؓ گفت چہ طور فروختہ شوند گفت
ثمنی مقرر کردہ شود ہرکہ خواہد با آن ثمن بگیرد پس قیمت کردہ شدند علیؑ ہرسہ را بگرفت یکی بعبد اللہ
بن عمر داد و دیگرے بہ پسر خود حسین و دیگری بمحمد بن ابی بکر از اولی سالم بن عبد اللہ متولد شد و
از ثانیہ امام زین العابدین و از ثالثہ قاسم بن محمد این ہرسہ تن پسران خالہ یکدیگر اند و پیش
ازین اہل مدینہ سریہ گرفتن عیب می دانستند تا این ہرسہ تن از سراری بوجود آمدند و تمام اہل
مدینہ را در فقہ و ورع فائق شدند ازان باز مردم را رغبت در سراری پیدا شد این حکایت را ابن
خلکان ہم در وفیات الاعیان نقل کردہ شیخ علامہ عماد الدین ادریس حسینی حمزی در کنز الاخبار فی
معرفة السیر والاخبار در آخر کتاب در ذکر انساب عرب نوشتہ اما علی بن الحسین فلیس
للحسین عقب الا منہ ویقال ان امہ سندیة ویقال لہا سلافة ویقال غزالة و
در عمدة الطالب از سیر روایت کردہ کہ منع کردہ اند بسیاری از نسابین و مورخین برآنکہ مادر
زین العابدینؑ دختر یزدجرد باشد بلکہ حق تعالی بسبب شرافت نسب رسول خدا صلی اللہ علیہ و
آلہ وسلم او را محفوظ داشتہ از ولادت دختر مجوسے کہ بی انعقاد نکاح در تصرف در آمدہ باشد انتہی
گویم قول این جماعہ کہ سیر و نقل کردہ در معرض سقوط است زیرا کہ ہاجر مادر اسمعیل بن ابراہیم علیہما السلام
جد خیر البشر سریہ بود و مادر امام موسے کاظم ام ولد بود حمیدہ بربریہ نام و مادر امام علی رضا ام ولد

بوده او را نامهاست اروی وسمانه وام البنین وشقرا النوبیه و مادر امام محمد تقی
ام ولد بود نام وی خیزران ست وقیل ریحانه وقیل کانت من اهل ماریة قبطیة
ودر کنز الاخبار گفته یقال لها سکینة النوبیة وقیل المریسیه و مادر امام علی نقی ام ولد
بوده سمانه مغربیه نام و مادر حسن عسکری ام ولد بوده نام وی سوسن ست وقیل غیر ذلک و
علی نقی او را حدیثه نام کرده بود و مادر محمد مهدی صاحب الزمان شیعه ام ولد بود صیقل نام و
قیل سوسن وقیل نرجس وقیل غیر ذلک و هرگاه این امهات اولاد از دار الکفر به بلاد اسلام
درآمدند و مظهر خاندان رسالت و امامت شدند والله اعلم حیث یجعل رسالته پس تزکیه امام همام
زین العابدین علیه السلام از آنکه مادر آنجناب دختر مجوسی باشد یعنی چه با آنکه آن دختر از
نژاد نوشیروان بود که حکومت اکثر گیتی داشت و خیلی عالی حسب بود و در بعض احادیث آمده
علیکم بالسراری فانهن مبارکات الارحام اخرجه الطبرانی فی الاوسط عن ابی
الدرداء و در روایت عقیلی آمده فانهن انجب الاولاد امام احمد و ابو یعلی از عبد الله بن
عمر آورده اند که انکحوا امهات الاولاد فانی اباهی بکم الامم یوم القیامة سیوطی در
کتاب الدراری فی ابناء السراری آورده که هشام بن عبد الملک مروانی زید بن علی را گفت
بمن رسیده که تو اراده خلافت داری حالانکه شایسته خلافت نیستی زیرا که مادر تو جاریه است
زید گفت اسمعیل بن ابراهیم ابن سریه بود و اسحق برادر وی ابن الحره اما حق تعالی از صلب
اسمعیل خیر البشر صلی الله علیه وآله وسلم را پیدا کرده و از صلب اسحق قردة و خنازیر بیرون آورده
انتهی یعنی بعض اولاد او بصورت بوزنه و خوک مسخ شده بودند حاصل مقصود آنکه اعتبار نسب
با آبا رست نه با امهات و در صحت شرافت حلت تصرف شرعی معتبر ست نه سیادت نسب مادران
و مقالت در سفاح و تصرف غیر مباح باشند نه در نکاح و تصرف مباح و حق ثابت آنست که همه
بنی آدم اند و آدم از خاک و فضیلت نزد خدا و قربت بمصطفی آنکراست که راست در تقوی و
طهارت ست و عربیت و عجمیت نسب و سبب و صهر را در ما نحن فیه هیچ دخل نیست و همگنان برابرند

سواء بسواء الا ما اختص به آل الرسول صلی الله علیه وآله وسلم من الاحکام الشرعیة
التی بیناها فی هدایة السائل ولنعم ما قیل بیت اعتبار شرف آدمیان از حسب است
بهر تحقیق نسب آدم وحوا کافی ست ÷ آری نتائج طیب وطاهر ست وسائغ وصافی از برکات
طهارت ست محروم بلکه طاهر شهربانو در معرکه کربلا نبود پیش از آن وفات کرده قبرش در طهران کوه
سمران ست وبالجمله جلائل صفات وعظائم سمات زین العابدین از آن برتر ست که بزبان قلم
وعنوان رقم احصا نشان کرد امامیه گویند شهادت وی بزهر بوده باشاره ولید بن عبد الملک بن
مروان ونحوه فی سبائک الذهب وتاریخ الخلفاء واین حادثه روز شنبه دوازدهم محرم وبروایتے
هیژدهم محرم سنه خمس وتسعین وقیل اربع وتسعین اتفاق افتاده رحمه الله تعالی رحمة واسعة زهری
ازکار گفته بمروی یوم الطف بست وسه سال بود وواقدی گفته تولد علی بن حسین در سنه ثلث و
ثلثین بوده پس عمر او روز طف بست وهشت سال باشد وفاتش در سنه اربع وتسعین بعمر پنجاه
وهفت سال بوده ودر بقیع در قبری که عمش امام حسن علیه السلام مدفون گردیده سپرده شده و
بعده در همان قبر امام محمد باقر پسرش امام جعفر صادق مدفون گشته فلله دره من قبر ما اکرمه و
اشرفه واعلی قدره عند الله تعالی ابن خلکان گفته هو احد الائمة الاثنی عشر ومن
سادات التابعین قال الزهری ما رأیت قرشیا افضل منه وامه سلافة بنت
یزدجرد آخر ملوك فارس وهی عمة ام یزید بن الولید الاموی المعروف بالناقص
وحکی ابن قتیبة فی کتاب المعارف ان ام زین العابدین تزوجها بعد ابیه زبید مولی
ابیه واعتق جاریة له وتزوجها فکتب الیه عبد الملك بن مروان یعیبه بذلك فکتب
الیه زین العابدین لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة وقد اعتق رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم صفیة بنت حیی بن اخطب وتزوجها واعتق زید بن حارثة
وزوجه بنت عمته زینب بنت جحش وفضائله ومناقبه اکثر من ان تحصر انتهی وابنای
معقبین زین العابدین شش بودند امام محمد باقر وعبد الله باهر وایشان از بطن فاطمه بنت امام حسن

بود ندو عمر اشرف و زید شہید و مادر این ہر دو دختر مختار بن عبید ثقفی ست و حسین اصغر و مادرش
ام ولد بود و علی اصغر مادر وی نیز ام ولد بود و در رسالۂ زبدیہ گفتہ وی رضی اللہ عنہ پانزدہ پسر
داشت از ہشت پسر عقب نماندہ حسین و عبد الرحمن و محمد اصغر و قاسم و عیسی و سلیمان و عبد اللہ اصغر
و داؤد و اینہا لا ولد در گذشتند و نسب سادات واسطی بلگرامی و بارہہ و بعض جاہاے دیگر
ہندوستان و نسب سادات رسولدار کہ نیز واسطی الاصل اند بزید شہید می پیوندد و نسب سادات
بخاری قنوج و اُچہ و ملتان و بعض سادات حوالی عظیم آباد و احمد آباد گجرات و خورجہ و سکندرپور
بامام زین العابدین می رسد محرر سطور نیز از سادات بخاری قنوجی ست مناقب و فضائل
زین العابدین و اخلاف ایشان کہ اسلاف این بندہ اند زیادہ ازان ست کہ در حوصلۂ استیفاء
دائرۂ استقصا گنجد درینجا زیر ترجمۂ ہر واحد از آبای خود جزء ے از کل و بوئی از گل ثبت می نماید
و بر ترتیب با اصلاب ذکر ہر یکی از ائمۂ ہدی و سادات اجداد اعلی می نویسد و لعل ذالک لا یخلو
عن فائدۃ تامۃ لاخلافنا و لمن شاء اللہ سبحانہ و تعالی من المؤمنین المسلمین

الامام الہمام باقر العلوم شخص العلم و المعلوم ناطقۃ الوجود نسخۃ الموجود ضرغام

اجام المعارف المنکشف بکل کاشف الحیاۃ الساریۃ فی المجاری النور البسیط
علی المداری حقیقۃ الحقائق الظہوریۃ دقیقۃ الدقائق النوریۃ الفلک الجاری
فی اللجج الغامرۃ المحیط علمہ بالزبر الغابرۃ النبأ العظیم و الصراط المستقیم المستند
لکل ولی محمد باقر بن زین العابدین علی علیہما السلام مکنی بابی جعفر ابن خلکان
گفتہ و کان عالما سیدا کبیرا و انما قیل لہ الباقر لانہ تبقر فی العلم ای توسع و التبقر
التوسع و فیہ یقول الشاعر شعر یا باقر العلم لاہل التقی + و خیر من لبی علی
الاجبل + مولد او در مدینہ روز سہ شنبہ ثالث صفر سنۃ سبع و خمسین بود و عمر او روز قتل جد وی
حسین علیہ السلام سہ سال بود مادرش ام عبد اللہ بنت حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب ست

در بیان نسب گفته وکان معتدل القامة اسمر اللون ولم یظهر من اولاد الحسین من علم الدین والسنن وعلم السیر وفنون الادب ما ظهر منه انتهی توفی فی شهر ربیع الاول سنة ثلاث عشرة ومائة وقیل فی الثالث والعشرین من صفر سنة اربع عشرة وقیل سبع عشرة وقیل ثمان عشرة بالحمیمة ونقل الی المدینة ودفن بالبقیع فی القبر الذی فیه ابوه وعم ابیه الحسن بن علی فی القبة التی فیها قبر العباس کذا فی وفیات الاعیان وله من العمر ثمانیة و خمسون سنة قیل مات بالسم فی زمن ابراهیم بن الولید پنج پسر بود و دو دختر داشت جعفر صادق وعبد الله ومادر این هر دو ام فروه است وابراهیم ومادرش ثقفیه مکنی بام زید دختر عبد الله بن عمر بن خطاب رضی الله عنهما بود وعبد الله مادرش ام حکیم یا ام زید بود وام حکیم دختر اسد بن مغیره است وعلی مادرش ام ولد بود وعقب از جعفر صادق باقی ماند نه از دیگران مگر عبد الله که یک پسر حمزه نام داشت وحمزه را یک دختر بود فاطمه نام که مادر عمر بن یحیی بن حسین بن زید شهید باشد محمد باقر در معرکه کربلا چهار ساله عمر داشت ومناقبه کثیرة لا یسعها مثل هذا الموضع

الامام ابن الامام اسناد العالم وسند الوجود مرتقی العروج ومنتهی الصعود البحر المواج

الازلی السراج الوهاج الابدی ناقد خزائن المعارف والعلوم ممتحن العقول و نهایة الفهوم معالم تعلیم الاسماء دلیل طرق السماء المکون الجامع الحقیقی العروة الوثقی التدقیقی برزخ البرازخ وجامع الاضداد النور الالهی فی الهدایة والارشاد جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی علیهم السلام نقل عنه من العلوم ما لم ینقل عن غیره وکان اماما فی الحدیث والسنة وکان من سادات اهل البیت ولقب بالصادق لصدقه فی مقالته ابن خلکان گفته فضله اشهر من ان یذکر وله کلام فی صنعة الکیمیاء والزجر والفال وکان تلمیذه ابو موسی

جابر بن حیان الصوفی الطرطوسی قد الف کتابا یشتمل علی الف ورقة یتضمن
رسائل جعفر الصادق وهی خمس مائة رسالة وکانت ولادته سنة
ثمانین للهجرة وهی سنة سیل الجحاف وقیل بل ولد یوم الثلثاء قبل
طلوع الشمس ثامن شهر رمضان سنة ثلث وثمانین وتوفی فی شوال سنة
ثمان واربعین ومائة بالمدینة ودفن بالبقیع فی قبر فیه ابوه محمد الباقر
وجده علی زین العابدین وعم جده الحسن بن علی رضی الله عنهم اجمعین
فلله دره من قبر ما اکرمه واشرفه وامه ام فروة بنت القاسم بن محمد بن
ابی بکر الصدیق رضی الله عنهم وحکی کشاجم فی کتاب المصاید والمطارد ان
جعفر سأل ابا حنیفة رضی الله عنهما فقال ما تقول فی محرم کسر رباعیة ظبی
فقال یا ابن رسول الله ما اعلم ما فیه فقال له انت تتداهی ولا تعلم ان الظبی
لا یکون له رباعیة وهو ثنی ابدا گویم ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی امام ائمه فقه حنفی شاگرد
جعفر بود وشافعی شاگرد امام محمد شیبانی ست واحمد بن حنبل شاگرد شافعی وامام محمد شاگرد مالک بن
انس صاحب موطا ست پس گویا هر چهار امام مذهب اهل سنت وجماعت در علوم شرعیه مستفید از
اهل بیت رسالت اند وازینجا سقوط طعن شیعه وامامیه که اهل سنت را منحرف از اهل بیت گویند
کما ینبغی ظاهر شد ولله الحمد در سبائک الذهب گفته وکان رضی الله عنه یقول لا یتم المعروف
الا بثلث تعجیله وستره وتصغیره ومناقبه کثیرة شهیرة توفی وله من العمر
ثمانیة وستون سنة وقیل انه مات مسموما فی زمن المنصور انتهی در رساله
زبیریه گفته مادر ام فروه اسما دختر عبدالرحمن بن ابی بکر بود وما در قاسم خواهر شهربانو وجعفر صادق را
دو زن بود یکی فاطمه دختر حسین اثرم بن امام حسن از بطن وی اسمعیل متولد شده عبیدیین خود را از
اولاد همین اسمعیل گویند ولیکن جمعی از حفاظ حدیث ومورخین درین نسب طعن کرده اند وبعضے
تصحیح نموده در سبائک گفته هذا النسب قد طعن فیه طاعنون من النسابة وقدح فیه

نسب العبیدیین ۱۲

جماعة من اجلة العلماء والله اعلم بما هو الحق وكان لهم ملك ببلاد المغرب ثم بمصر والشام وافريقية وغيرها انتهى گویم قوم بوہرہ گجرات وامیہ ایشان کہ مذہب اسمعیلیہ دارند از بقایای این طائفہ ہستند لیکن امروز ملکی بدست ایشان نیست در رسالہ دبیریہ گفتہ اولاد جعفر صادق سیزدہ پسر وچہار دختر بود عبداللہ وحسن ومحمد اکبر ومحمد اصغر وعباس وعلیہ اسد ومحسن وعیسی وازپنج پسر عقب نماند موسی کاظم واسمعیل ومحمد دیباج ملقب بمامون واسحق موتمن وعلی عریضی وعریض نام قریہ ایست در حوالی مدینہ کہ علی آنجا ساکن بود وعمر دراز یافت وحسن عسکری را دریافت انتهی وبالجملہ مناقب جعفر بسیارست وکتاب جفر وجامعہ منسوب باوست حال این کتاب در تاریخ ابن خلدون شرح مذکورست وما ہم در لقطۃ العجلان نوشتہ ایم

الهمام بن الهمام شجرة الطور وآية النور والسر المستور يمين الامامة امين الشرف والكرامة

نور مصباح الارواح جلاء زجاجة الاشباح اكسير فلزات العرفاء معيار نقود الكرماء مركز الائمة العلوية محور الافلاك المصطفوية ابو الائمة الكرام موسى كاظم عليه السلام بن جعفر الصادق رضي الله عنه در سبائک الذهب گفتہ هو الامام الكبير القدر الكثير الخير يقوم ليله ويصوم نهاره كنيته ابو الحسن وكان اسمر اللون وكانت له كرامات ظاهرة لا يسع مثل هذا الموضع ذكرها رشید خلیفہ عباسی او را گفت کہ شما خود را چہ قسم اقرب برسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم می گوئید گفت اگر آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خطبہ بخانہ شما کند اجابت نمائید یا نہ رشید گفت سبحان اللہ باین خطبہ ونسبت فخر بر عرب وعجم کنم موسی گفت آنحضرت خطبہ بخانہ ما نکند ونہ ما دختران خود را بوی توانیم داد زیرا کہ وی پدر ماست ونیز بر حرم شما داخل نشود وبر حرم ما می تواند در آمد پس اقرب ہستیم بوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از شما انتهی ابن خلکان در وفیات الاعیان نوشتہ قال الخطيب في تاريخ بغداد وكان موسى يدعى العبد الصالح من عبادته و

سر سریان الوجود ظل الله الممدود المنطبع فی مرآت العرفان المنقطع من زخارف الاکوان غواص بحر القدم محیط الفضل والکرم حامل سر الرسول مهندس الارواح والعقول غایة الظهور والایجاد ابو جعفر محمد الجواد بن علی الرضا بن موسی الکاظم علیهم السلام ابن خلکان گفته قدم الی بغداد وافدا علی المعتصم ومعه امرأته ام الفضل بنت المامون فتوفی بها وحملت امرأته الی قصر عمها المعتصم فجعلت مع الحرم وکان یروی مسندا عن آبائه الی علی بن ابی طالب رضی الله عنه انه قال بعثنی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الی الیمن فقال لی وهو یوصینی یا علی ما خاب من استخار ولا ندم من استشار یا علی علیک بالدلجة فان الارض تطوی باللیل ما لا تطوی بالنهار یا علی اغد باسم الله فان الله بارک لامتی فی بکورها وکان یقول من استفاد اخا فی الله فقد استفاد بیتا فی الجنة وقال جعفر بن محمد بن مزید کنت ببغداد فقال لی محمد بن منده بن مهریز وهل لک ان ادخلک علی محمد بن علی الرضا فقلت نعم فادخلنی علیه فسلمنا وجلسنا فقال حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان فاطمة احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار قال ذلک خاص بالحسن والحسین رضی الله عنهما وله حکایات واخبار کثیرة وکانت ولادته یوم الثلثاء خامس شهر رمضان وقیل منتصفه سنة خمس وتسعین ومائة وتوفی یوم الثلثاء لخمس خلون من ذی الحجة سنة عشرین ومائتین وقیل تسع عشرة ومائتین ببغداد ودفن عند جده موسی بن جعفر رضی الله عنهم اجمعین فی مقابر قریش وصلی علیه الواثق بن المعتصم انتهی کلامه در سیاک گفته امام ولد وکنیتش ابو جعفر ولقبه الجواد وزوجه المامون ابنته ام الفضل وسیره الی المدینة المنورة وتوفی ببغداد لان المعتصم استقدمه مع زوجته ام الفضل اندفنه

و در رسالہ زبدیہ گفتہ محمد بن علی رضا ملقب بہ تقی مادرش خیزران وقیل سکینہ نوبیہ بود از قبیلہ ماریۃ قبطیہ معتصم عباسی او را بزہر کشت و در بغداد بروضہ جد خود موسی کاظم مدفون گردید دو زن داشت یکی ام الفضل دختر مامون دوم دختری از اولاد عمار بن یاسر وسہ پسر بود و دختر داشت علی النقی وموسی مبرقع و یحیی عقب بود و از ہمین دو پسر علی وموسی باقی ماندہ وسلسلہ نسب سادات رضویہ منتہی می شود بہ موسی مبرقع انتہٰی

الداعی الی الحق امین اللہ علی الخلق لسان الصدق وباب السلم اصل

المعارف ومنبت العلم عین الایجاد والابداع انموذج اصول الاختراع بہجۃ الکونین ومہجۃ الدارین مفتاح خزائن الوجود حافظ مکامن الشہود طیب ار فضاء الصدق والصفا ابو الحسن علی الهادی بن محمد الجواد بن علی الرضا علیہم السلام وکان قد سعی بہ الی المتوکل وقیل ان فی منزلہ سلاحا وکتبا وغیرہا من شیعتہ واوہموہ انہ یطلب الامر لنفسہ فوجہ الیہ بعدۃ من الاتراک لیلا فہجموا علیہ منزلہ علی غفلۃ فوجدوہ وحدہ فی بیت مغلق وعلیہ مدرعۃ من شعر وعلی راسہ ملحفۃ من صوف وہو مستقبل القبلۃ یترنم بآیات من القرآن فی الوعد والوعید لیس بینہ وبین الارض بساط الا الرمل والحصا فاخذ علی الصورۃ التی وجد علیہا وحمل الی المتوکل فی جوف اللیل فمثل بین یدیہ والمتوکل یستعمل الشراب وفی یدہ کاس فلما راٰہ اعظمہ واجلسہ الی جانبہ ولم یکن فی منزلہ شیء مما قیل عنہ ولا حجۃ یتعلل علیہ بہا فناولہ المتوکل الکاس الذی فی یدہ فقال یا امیر المومنین ما خامر لحمی ودمی قط فاعفنی منہ فاعفاہ وقال انشدنی شعرا استحسنہ فقال انی لقلیل الروایۃ للشعر قال لا بد ان تنشدنی شیئا فتلا ہذہ الآیۃ کم ترکوا من جنات وعیون وزروع ومقام کریم ونعمۃ

كانوا فيها فاكهين كذلك واورثناها قوما آخرين ثم انشده **نظم** باتوا على
قلل الاجبال تحرسهم + غلب الرجال فما اغنتهم القلل + واستنزلوا بعد عز عن
معاقلهم + فاودعوا حفرا يا بئس ما نزلوا + ناداهم صارخ من بعد ما قبروا
اين الاسرة والتيجان والحلل + اين الوجوه التي كانت منعمة + من دونها
تضرب الاستار والكلل + فافصح القبر عنهم حين ساءلهم + تلك الوجوه عليها
الدود يقتتل + قد طال ما اكلوا دهرا وما شربوا + فاصبحوا بعد طول الاكل
قد اكلوا + قال فاشفق منه من حضر على علي وظن ان بادرة تبدر اليه فبكى
المتوكل بكاء كثيرا حتى بلت دموعه لحيته وبكى من حضره ثم امر برفع الشراب
ثم قال يا ابا الحسن اعليك دين قال نعم اربعة الاف دينار فامر بدفعها
اليه ورده الى منزله مكرما وكانت ولادته يوم الاحد ثالث عشر رجب و
قيل يوم عرفة سنة اربع وقيل ثلث عشرة ومائتين ولما كثرت السعاية في
حقه عند المتوكل احضره من المدينة وكان مولده بها واقره بسر من رأى وهي
تدعى بالعسكر لان المعتصم لما بناها انتقل اليها بعسكره فقيل لها العسكر ولهذا
قيل لابي الحسن المذكور العسكري لانه منسوب اليها واقام بها عشرين سنة
وتسعة اشهر وتوفي بها يوم الاثنين لخمس بقين من جمادى الآخرة وقيل
لاربع بقين منها وقيل في رابعها وقيل في ثالث رجب سنة اربع وخمسين و
مائتين ودفن في داره انتهى ما في ابن خلكان وقد نظم السيد غلام علي
آزاد هذه الحكاية في الدفتر الرابع من مظهر البركات اوله **نظم** واحد من
عصابة الخلفاء + خصم للائمة الكرماء + وآخره **نظم** رام آزاد صحبة الامراء +
ناويا حسن خدمة الفقراء + وقال في السبائك وكان اسمر اللون ومناقبه كثيرة
وتوفي بسر من رأى وله من العمر اربعون سنة انتهى در رساله زبديه گفته ما ورشش

سمانہ نام داشت در مدینۂ منورہ روز جمعہ پانزدہم ذیحجہ متولد شد متوکل یا معتمد او را زہر دادہ بود
بگذشت در سر من رائی معروف بسامرہ مدفون ست شش پسر داشت حسن عسکری جعفر زکی
مادر حسن غزالہ یا حدیثہ نام دارد و حسن مثنے کہ پیش پدر بمرد و موسے و محمد و علی اما عقب او
جز از عسکری و زکی باقی نماند انتہے گویم وی امام دہم ست از ائمہ اثنا عشر و بعد او امام
یازدہم نزد شیعہ حسن عسکری ست کہ در مدینہ سنہ دو صد و سے و دو ہجری متولد شد و کنیت او
ابو محمد ست و لقب خالص ما بین سمرت و بیاض بود وفاتش در سنہ دو صد و شصت و یک
ہجری اتفاق افتاد در بست و ہشت سالگی درگذشت و بسامرہ مدفون گردید ابن خلکان گفتہ
احد الائمۃ الاثنی عشر علی اعتقاد الامامیۃ وھو والد المنتظر صاحب
السرداب و یعرف بالعسکری و ابوہ علی ایضا یعرف بھذہ النسبۃ وکانت ولادتہ
یوم الخمیس فی بعض شھور سنۃ احدی وثلثین ومائتین وقیل سادس
شھر ربیع الاول وقیل الآخر سنۃ اثنتین وثلثین ومائتین وتوفی فی یوم الجمعۃ
وقیل الاربعاء لثمان لیال خلون من شھر ربیع الاول وقیل جمادی الاولی
سنۃ ستین ومائتین بسر من رأی ودفن بجنب قبر ابیہ وھذہ النسبۃ الی
سر من رأی ولما بناھا المعتصم وانتقل الیھا بعسکرہ قیل لھا العسکر وانما نسب
الحسن الیھا لان المتوکل اشخص ابا ہ علیا الیھا واقام بھا عشرین سنۃ وتسعۃ
اشھر فنسب ھو وولدہ ھذا الیھا انتہی و امام دوازدہم نزد امامیہ پسر حسن عسکری
محمد مہدی ست عمر او نزد وفات پدر پنج سال بود وکان مربوع القامۃ حسن الوجہ و
الثغر اقنی الانف صبیح الجبھۃ در سبائک الذہب گفتہ و زعم الشیعۃ انہ غاب فی السرداب
بسر من رأی سنۃ مائتین واثنتین وستین وانہ صاحب السیف القائم المنتظر
قبل قیام الساعۃ ولہ قبل قیامہ غیبتان احدھما اطول من الاخری انتہی
گویم این زعم شیعہ الطل باطلات ست دلیلی ازینہا بر آن قائم نشدہ و آل سفت و جماعت

ادله و براهین این طائفه را که بر وجود و غیبت و انتظار او در کتب مذهب خویش ذکر کرده‌اند بحجج صحیحه و سنن صریحه استیصال نموده‌اند و قد ذکر ناظرها من ذلک فی کتابنا کشف الالتباس عما وسوس به الخناس و کتابنا حجج الکرامه فی آثار القیامه والذی اتفق علیه العلماء ان المهدی هو القائم فی آخر الزمان عند قرب الساعة الکبری و هو مقدمة من اشراطها العظمی و انه یملأ الارض عدلا و قسطا کما ملئت جورا و ظلما والاحادیث فیه و فی ظهوره اکثر من ان تحصی فی هذا الموضع و قد الف فیه جماعة من اهل العلم رسائل شتی هی معروفة عند کل من یعتنی بالشرائع و یعرف الوقائع و بالجمله این هر دو بزرگوار که حسن عسکری و محمد مهدی باشند در اجداد و امجاد محرر سطور معدود نیستند بلکه انشعاب نسل بعد از علی هادی که ملقب به علی نقی بن محمد تقی ست از جعفر زکی شده و باین حساب مجموع ائمه اهل بیت که در اسلاف این دور افتاده‌ی در آینده امام کرام اند والحمد لله الذی اخرجنی من اصلاب هؤلاء الائمة و ارحام تلک الامهات صفوة الامة و جعل اصلابهم و ارحامهن مسلمات مومنات قانتات ثیبات و ابکارا و ابقی ذریة رسوله الکریم فی نسلهم الی یوم القیامة علانیةً و جهارا اللهم کما احسنت اسلافنا و اخلافنا فحسن اولادنا و اخلافنا انک علی ما تشاء قدیر و بالاجابة جدیر

زین المفاخر والبحر الزاخر سید السادة و مفخر القادة جعفر زکی بن علی نقی بن محمد تقی رحمهم الله تعالی رحمة واسعة

معروف بکذاب ست شیخ شرف الدین نسابه گفته جعفر در نسب کاذب نیست بلکه بواسطه طعن که در حقیت امامت محمد مهدی بن حسن عسکری کرده امامیه او را کذاب مشهور کردند حال آنکه وسع الغا در این طعن صدیق ست زیرا که مهد و بیت محمد مهدی و سح بدلیلی ثابت نشده و پس جعفر در این طعن ییه

صادق و مخالف او کاذب باشند در رساله زیدیه گفته اولاد او سه گونه است یکی از عبداللہ و عبیداللہ و عبدالعزیز و ابراہیم و حسن و محسن و محمد و احمد و موسے و نسابین را در عقب ایشان اختلاف ست دوم عباس و عیسی و احمد و اسحاق و ایشان باتفاق نسابین معقب نیستند سوم علی اشقر که سید نقبای بغداد بود و اسمعیل که نیز در بغداد بود و یحییٰ که از حجاز بدار السلام آمد و طاہر و ہارون و ادریس و عقب جعفر از ہمین شش پسر باقی مانده چنانکه در عمدۃ الطالب ذکر کرده است

سید السادات علی اشقر بن جعفر زکی

ایشان را سه پسر بودند عبداللہ و جعفر و اسمعیل و در عقب جعفر اختلاف ست و لقب علی مختار بود

سید عبداللہ بن علی اشقر

او را یک پسر بود سید محمد نام تمام نسل او از وی ست و خاندان او در بغداد مشہور با کابر بوده و نقابت مشہد کاظمین تعلق ہمین سید محمد داشت

سید محمد بن سید عبداللہ رح

او را پنج پسر بود ابوالقاسم و یحییٰ و علی و عیسے و محمود و عقب وی از ایشان باقی مانده و در مقابر قریش بغداد مدفون اند

سید احمد بن سید محمد مذکور

او را یک پسر بود که از وی عقب مانده سید محمد نام او دل کشیده از بغداد بر خاسته سکونت بلده بخارا گزید سید محمد ست بعده چہار پشت او در بخارا اقامت نمودند واللہ اعلم

سید محمد بن سید احمد

او را یک پسر بود که از وی عقب مانده سید جعفر بخاری

سید جعفر بن سید محمد

او را یک پسر بود سید علی موید بخاری و او را نسل از سید جلال اعظم گلسرخ باقی ماند

سید علی موید بن سید جعفر

پسرش سید جلال اعظم بخاری نام دارد اول کسیکه از بخارا برآمده سکونت ملتان و اچه اختیار
کرد سید جلال ست ۔

سید جلال اعظم بن سید علی موید

نخستین از بخارا برآمده در ملتان بخانقاه شیخ الاسلام بهاؤ الدین زکریا اقامت گزید و
کان ذلك فی سنة ست مائة و ثلثین و خمس و ابعد چناری از خدمت شیخ مرخص گشته
رخت اقامت در بهکر انداخت و با زهره خاتون دختر سید بدر الدین بن سید صدر الدین خطیب
بهکر عقد نکاح بست بعده از بهکر برخاسته در اچه ساکن شد مقبرهٔ او در انجاست نام اصلی او
حسین ست و کنیت ابو عبد الله و لقب سید جلال اعظم گل سرخ و مولد بخارا عقب او چهار پسر اند
علی و جعفر با د ساین هر دو دختر بادشاه بخارا بود علی همراه پدر در ملک سند ماند و جعفر به بخارا
بگشت اولاد او آنجاست و سید محمد غوث مادرش بی بی زهره مذکوره است و سید احمد کبیر
مادرش بی بی فاطمه دختر دیگر سید بدر الدین مذکور بود و عقب علی از یک پسر سید بهاؤ الدین
حلیم ست و ایشان بسادات بهائی مشهور اند ۔

سید احمد کبیر بن سید جلال اعظم گلسرخ

و این همان سید احمد کبیر اند که عوام و جهلهٔ مسلمانان هند گاو نذر برای ایشان ذبح می کنند و
این ذبیحه شرعا حرام ست نظام در تفسیر نیشاپوری گفته قال العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة
وقصد بها التقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد انتهی سید احمد کبیر را
دو پسر بود یکی سید جلال الدین مخدوم جهانیان جهان گشت از بطن بی بی خوند خاتون دختر سید
معروف بسید و بن سید بدر الدین بهکری دوم سید صدر الدین محمد راجو قتال اولاد سید
در بهر نیست ۔

سید ابو عبد الله جلال الدین قطب عالم

معروف بمخدوم جهانیان جهان گشت بن سید احمد کبیر رحمهما الله تعالی ولادتش شب برات

در سنه هفت صد و هفت هجری بوده و در تاریخ فرشته نوشته پدرش در هفت سالگی او را نزد شیخ
جمال خجندی که از مریدان شیخ بهاؤ الدین زکریا بود بر ده بدست بوس او مشرف ساخت شیخ
جمال گفت تو آن پسر که خاندان خود را تا قیامت منور دارے سید جلال الدین عالم متبحر بود
در علوم عقلی و نقلی مشقت بسیار کشیده و مقید بآن نبود که مرید یک کس شود و بجای دیگر رجوع
ننماید می گفت جمیع مشائخ و فضلا را باید دید و از هر کدام نصیبے و فیضے باید ربود و از پدر خود خرقه
خلافت یافت و بجانب مکه و مدینه و مصر و شام و بیت المقدس و روم و عراقین و خراسان و
بلخ و بخارا سفر نمود و چندین بیت گرد از انجمله شش حج اکبر نمود و در مدینه منوره سلطان العلما
استاذ المحدثین شیخ عفیف الدین شافعی سینه را دریافت و مدت دو سال بخدمت وی مانده
نسخه عوارف و غیره پیش او گذرانید گویند عفیف الدین خرقه از شیخ رشید الدین ابو القاسم محمد صوفی
پوشیده بود و وی از شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر سهروردی یافته و همچنین در اثنای سفر بصحبت
شیخ حمید الدین محمود حسینی سمرقندے رسیده از وی خرقه و فیض ربوده و نیز از شیخ محمد بن ابراهیم
نساجی رومی و از شیخ نظام الدین ابو العطا بخاری گرفته بود گویند سید جلال الدین در اثنای
سیر و سلوک یک صد و چند اهل کمال را دریافته و از همگنان فیض کلی نصیب گشت الی قوله و
کمالات و حالات وی در کتاب قطبی بشرح و بسط تمام مرقوم شده الی قوله چون بزیارت
سرور کائنات سرفراز گشته گفت السلام علیک یا جدی آواز شنید وعلیک السلام
یا ولدی و پس از آن سفر بر گشته چون باچه رسید در هشتاد و هفت سالگی مریض شده روز بروز
ضعیف می شد تا روز عید قربان بعد از ادای دوگانه ازین جهان بجهان جاودانی انتقال
نموده و در همان بلده مدفون گشت انتهی ملخصاً در ملفوظ ایشان نوشته که نعمتهای باطنی و
اجازت خرقه از بست مشائخ یافته اند منجمله آنها یکے سید احمد کبیر والد ایشان هستند دیگر سید
بهاء الدین عم ایشان و شیخ رکن الدین ابو الفتح و سید اوحد الدین و شیخ قوام الدین و شیخ
نصیر الدین چراغ دهلوی و شیخ عبد الله یافعی مکی و شیخ عبد الله مطرے و شیخ ابو اسحق گازرونی

وشیخ نجم الدین اصفهانی و شیخ نجم الدین کبری الی غیر ذلک من العلماء والمشائخ در بہر گذر سیاحت
دنیا و کثرت اساتذہ و شیوخ معروف شدند مخدوم جہانیان جہان گشت احوال تفصیلی
ایشان در کتب سیر صوفیہ مسطور ست و در صحائف تواریخ مذکور مثل اخبار الاخیار و تاریخ فرشتہ
وجز آن و شہرت ایشان مستغنی ست از ذکر فضائل و مناقب عوام بلکہ خواص اہل ہند
می گویند کہ آثار شریفہ نبوی و سنگ نقش پای مصطفوی کہ در دہلی ست آوردہ ایشان ست
لکن روایتی از سلف صحیحہ نزد محدثین بدان ثابت نشدہ کہ در حد اعتماد و اعتبار باشد و در
حدیثی نیامدہ کہ نقش پای مبارک بر سنگ چسپیدہ باشد اما صوفیہ کہ قومی خوش عقیدہ صاف دل
نیک گمان ہر کس و ناکس اند در اثبات این قسم چیزہا بجا اند و اللہ اعلم وفات سید
جلال الدین دہم ذیحجہ سنہ ہفصد و ہشتاد و پنج گردیدہ منکوحات ایشان سہ زن بودند و
اولاد سہ پسر اول سید ناصر الدین محمود مادرش دختر سید محمد غوث بود دوم سید عبد اللہ مادرش
دختر سادات دہلی بود سوم سید محمد اکبر مادرش دختر سلطان روم بود سید عبد اللہ لا ولد بمرد
و اولاد سید محمد اکبر ہم در روم ماندہ و اولاد سید ناصر الدین در ہند و سند ست و اگرچہ ولادت ایشان
در اوچہ محل ملتان بودہ اما مشہور بہ بخاری ہستند نسبت باصل وطن خود و این نسبت بسیار خوب ست
زیرا کہ محمد بن اسمعیل بخاری صاحب جامع صحیح کہ امیر المومنین بود در علم حدیث از انجا برخاستہ
اگرچہ وی عجمی الاصل و ایشان عربی المحتد ہستند شعر

فی الجملہ نسبتی بتو کافی بود مرا بلبل ہمین کہ قافیہ گل شود بس ست

فائدہ کتب انساب در بیان نسب مخدوم جہانیان جہان گشت گونہ مختلف
واقع شدہ در تذکرۃ السادات بعد از جعفر زکی ملقب بہ کذاب سہ پدر ذکر کردہ یعنی
جعفر بن محمود بن احمد بن عبد اللہ بن علی اشقر و در منبع الانساب چہار پدر ذکر کردہ یعنی
جعفر بن محمد بن محمود بن احمد بن عبد اللہ و در انوار العارفین دو پدر ذکر نمودہ یعنی
جعفر بن محمود بن احمد بن عبد اللہ و در رسالہ زبدیہ جای دو پدر گفتہ یعنی جعفر بن

محمود بن احمد بن عبد الله و در جاے دیگر چار پدر نوشته جعفر بن محمد بن محمود بن احمد
بن محمود بن عبد الله و در خزانهٔ جلالی سه پدر گفته یعنی جعفر بن محمد بن محمود بن احمد
بن عبد الله و آئین بدان ماند که در نسب نبوی بعد از عدنان اختلاف ست و در بیان
رسالهٔ فرع نامی مطابق روایات رسالهٔ زیدیه که نزد سادات بخاری ست و آبا عن
جد منقول شده آمده نوشته شده ولکن این اختلاف اگر تصحیح بهر سند مندفع
می تواند شد و در تاریخ فرشته بذکر سید جلال بخاری جد مخدوم جهانیان گفته
وے ابن سید علی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمود بن عبد الله بنا علی اشقر بن جعفر
بن علی هادی ست و باین حساب چهار پدر رهی شود و این مطابق رسالهٔ زیدیه است
والله اعلم ترجمهٔ حافظ حضرت مخدوم در کتاب تقصار نیز بعد ازین ثبت نوده شد فارجع الیه

سید ناصر الدین محمود بن سید

جلال الدین بخاری مخدوم جهانیان جهان گشت ست زنان در حبالهٔ نکاح در آورده و بحکم
انجح منکما الکثیر الطیب که در دعای نبوی ست بحق فاطمه علیها السلام وارد ست اولاد کثیر
از انها روزی روزگار ایشان شده است وے فرزند بهر سید بلند که بعده لهم و هو سه دختر ازانجمله
پنج پسر بقطب مشهور شدند یکے شیخ حامد کبیر دوم سید علم الدین سوم سید شهاب الدین چهارم سید
اسمعیل پنجم سید فضل الله و نام بعض فرزندان این ست سید برهان الدین سید علاؤ الدین
عرف بندگے شیخ الاسلام قبروی در بلده قنوج متصل محلهٔ راجگیر ست مادرش سعادت خاتون
دختر سادات دهلویه بود و سید شرف الدین و سید نظام الدین و دیگر لاولد مردند مادرش دختر
بقال بود و پادشاه دهلی چند سر به با ایشان از کوشک خاص بخشیده بود اند وی هم اولاد نشده
اینها مشهور بسادات کوشکی هستند. اولاد برهان الدین در گجرات ست از نسل دختر ملک اسحق
کهوکر زمیندار گجرات ست و مزارش بر فاصلهٔ سه کروه از احمد آباد واقع شده اینجا اولاد وے
سکونت دارد و محرر سطور چون در سنه ۱۲۰۰ هجری وارد احمد آباد گجرات گردیده زیارت مزارات این

بزرگواران سعادت اندوز گشت واولاد ایشان را در ریاقت مساجد وخانقاه وغیره قباب قبور هنوز برقرار ست واولاد سید شرف الدین در نواح اچه که قریه از سرزمین ملتان ست سکونت دارد وسیمائه دختران سید محمود یکی بی بی تاج الملک بود دیگر سعادت بی بی هیرو وبعد وفات در عقد نکاح سید معز الدین بن سید علاء الدین رسولدار درآمدند مادر ایشان بی بی تنکنی دختر سلطان حسین لنگاه بود اولاد سید حامد کبیر در هند باقی ماند

سید حامد کبیر بن سید ناصر الدین محمود

بجای پدر سجاده نشین شد دو پسر و یک دختر داشت سید بهاء الدین و وی لاولد بمرد و سید رکن الدین ابو الفتح و بی بی مریم مادرش بی بی خوند دختر سید شمس الدین بن سید محمد غوث بود

سید رکن الدین ابو الفتح بن سید حامد

مسند نشین چهار بالش سیادت مشیخت بود هنگامه افاده و استفاضه گرم داشت چهار پسر و سه دختر یادگار خود گذاشت سید جلال ثالث و سید محمود که اولادش در اچه عمل ملتان ست و سید ابو القاسم مادرش بی بی سمنی دختر بادشاه ٹھٹھہ بود و سید محمد معروف بکیمیا نظر مادرش مراد خاتون دختر ملک داؤد خان بن سهره ملے لنگاه بود و بوبو جو مادرش بی بی سیمونه از سادات دهلی ست و بی بی تاج الملک که در حباله نکاح سید عماد الدین بن سید حاجی بن سید حسین بن سید علاء الدین رسولدار درآمد مادرش بی بی دوی دختر سید دولت بن سید شمس الدین بن سید محمد غوث بود و بی بی جنت خاتون رحمهم الله تعالی وایانا معهم جمیعا

سید جلال ثالث بن سید رکن الدین ابو الفتح

وی سجاده نشین پدر بزرگوار بود اول کسیکه از اچه عمل ملتان برخاسته نزول بدهلی کرد و وجه نقل مکان مخالفت باهمی اخوان بود بهلول شاه لودهی بادشاه دهلی بیعت ارادت بسید جلال ثالث داشت ایشان را از ملتان بدهلی آورد و سرکار قنوج را در تیول و اقطاع ایشان بخشید بایں رسگذ حضرت ایشان از دهلی قدوم بقنوج جاگیر خود آوردند و ازان باز

این بلده مسکن اخلاف ایشان گردید سید جلال چهار پسر داشت یکی سید علی دوم سید راجو سوم سید شعیب چهارم سید جعفر اولاد سید جعفر در سکهه پور مضاف نصرپور صوبه ٹھٹھه سکونت دارند و آل و اولاد بقیه در قنوج و محلات او مزار شریف سید جلال در قنوج ست یزار و یتبرک به و بر قبر ایشان گنبدی رفیع و قبه منیع ساخته اند که هنوز باقی ست کتبه قبه مذکور این ست نظم

این سده بلند که از چرخ برترست | وین طاق بی نظیر که با زیب و زیورست
گشته بنا بعهد همایون حسین شاه | کافاق از جمال کمالش منورست
تعمیر کرد شاه هری خان فتح جنگ | کاندر زمان جهان همه او را مسخرست
هشتاد و یک و هشت صد از هجرت نبی | تاریخ ثبت گشت نه ماه پیمبرست

عوام این قبه را روضه مخدوم جهانیان جهان گشت می خوانند و این غلط ست زیرا که مزار سید جلال ثالث ست نه مزار سید جلال الدین بخاری و این هری خان بانی روضه مذکوره صوبه قنوج بود از طرف سلطان حسین بن شاه ابراهیم شرقی بادشاه جونپور در وقت او سلطنت هندوستان منقسم بود بر شرق و غرب بعده بزمان سکندر لودی سلطنت جونپور شامل سلطنت دهلی گردید و دولت یک شد ان الارض لله یورثها من یشاء بعد مدت دراز این قبه رو بانحطاط آورد سید عباس علی قنوجی شیعی مذهب تعمیر وی پرداخت و تاریخ این بنای ثانی چنین گفت نظم

این روضه اطهر و منور | ثالث لقب و جلال حیدر | تعمیر شه هری چو بنمود
هشتاد و یک و هشت صد بود | کز زلزله زمین شکسته | تعمیر دگر شکست بسته
عباس علی سیکی از اولاد | خلف صدق ست و آل سجاد | سنه دو صد و نه و یک هزار ست
از هجرت رسول نامدار ست

غرضکه زائد از چهار صد سال کامل این بلده مسکن و موطن سادات بخاریست و هر چند نظم هردو تاریخ کما ینبغی نیست و ناواقفی از علم شعر گفته باشد لکن مفید سنه تعمیر و زمان سید موصوف ست و هو المراد فی هذا المرصاد

سید راجو شہید بن سید جلال ثالث

وی بجای پدر سجادہ نشین سرکار قنوج بود دیازدہ پسر داشت سید جلال رابع و سید تاج الدین
کہ لااولد درگذشت و سید علاؤ الدین مادرش ام ولد بود و سید نعمت و سید کھوان وداولاد این
ہر دو در حاجی پور و بیناپور ضلع عظیم آباد پٹنہ سکونت اختیار کردند و سید احمد و سید برہان در
گجرات رفتہ رحل اقامت انداختند نسل ایشان ہمانجاست و سید محمد و سید علی در طفولیت بمردند
و سید درویش و سید بولاقی مفقود الخبر گردیدند۔

سید جلال رابع بن سید راجو شہید

بعد پدر سجادہ نشین گردید و تبرکات مخدوم جہانیان را کہ در قنوج بود و متولی بالاستحقاق گشت
برادرش سید علاؤ الدین بخصوصیت برخاست آن اشیارا از و بستاند و خود را سجادہ نشین خاندان
سادات گردانید سید جلال رابع از کمال علو ہمت آثار پرستے را ترک داد و بحق پرستی گرائید
ے تو تاکی گور مردان را پرستے ✤ بگرد کار مردان گرد رستے ✤ و از محلہ شیخانہ کہ مسکن قدیم
بود برخاست بمحلہ شیخ پورہ توطن گزید تا حال اخلاف ایشان در ہمین محلہ سکونت پذیر ماندند
سید رحمہ اللہ تعالی را چہار پسر بودند سید تاج الدین و سید مبارک و سید کمال الدین و سید
جمال الدین و دو دختر یکے فاطمہ بی بی و دوم چند مور بی بی و سید بر املاک قدیمۂ خود کہ از پدر بزرگوار
بحصہ رسیدہ بود تصرف داشت و مستغنی بود از طلب وجوہ معاش

سید تاج الدین بن سید جلال الدین رابع

ایشان را نیز چہار فرزند بودند سید کبیر و سید فیض اللہ و سید راجو و سید حامد و حامد لاولد بمرد

سید کبیر بن سید تاج الدین

عقب ایشان از چہار پسر باقی ماند سید علی اصغر عرف اچھی سید اسمعیل سید علی اکبر سید عبداللہ

سید علی اصغر بن سید کبیر

چہار فرزند داشت سید سلطان سید کرم علی سید محمد علی سید لطف علے

سید لطف علی بن سید اچھی

ایشان را سہ پسر بودند سید عزیز اللہ سید غلام علی سید بہکاری مردی لاولد بمرد و غلام علی را ایک دختر بود کہ در نکاح سید سیف الدین بن سید عبد الوہاب بخاری رفت

سید عزیز اللہ بن سید لطف علی

او را دو پسر و یک دختر بود سید لطف اللہ و سید ہدایت علی و او لیا بی بی و عقد او با سید برکت اللہ بن سید کمال بن سید پیارے بخاری صورت بست مادرش بی بی سکے دختر سید جعفر بن سید بدہا بن سید الہ دیہ بخاری احمد پوری ست و نادر سید ہدایت علی از نسوان حیدرآباد دکن بود وی لاولد ہمانجا بگذشت و مخاطب بود بسید ہدایت علی خان دلیر جنگ و سید لطف اللہ ہم در حیدرآباد و نزد برادر اقامت گزین بود تا آنکہ ہمانجا انتقال فرمود

سید لطف اللہ بن سید عزیز اللہ

ایشان را ایک پسر و یک دختر بود سید اولاد علی خان و بی بی بشارت کہ در حبالۂ نکاح سید شیر علی بن سید کرم علی بن سید علی اصغر عرف سید اچھے رفت مادرش بی بی فرح دختر سید یار علی بلہور سبت بلہور قصبہ ایست دہ کروہے قنوج چندے از سادات در انجا متوطن اند و مذہب شیعہ دارند غالباً رواج تشیع در سادات بخاری قنوج از زبان سید علی اصغر بن سید کبیر آمدہ سید لطف اللہ ہم متشیع بود و برادرش ہدایت علی نیز۔

سید اولاد علی خان انور جنگ بہادر

بن سید لطف اللہ جد محرر سطور ست و بسیادت صحیحہ و شرافت آبائیہ و امارت عالیہ مشہور در حیدرآباد دکن در سرکار نواب شمس الامرا بہادر مرحوم و ما و نواب نظام علی خان بہادر صوبہ دکن اقتدار تام بہم رسانید و بخطاب انور جنگ بہادر ممتاز شد تعلقہ گھن پورہ در جاگیر داشت و درین قرب زمان پسرش سید علی صاحب سلمہ اللہ تعالی از حیدرآباد بمکاتیب حروف نوشتہ اند کہ انور جنگ بہادر یکے از امرای سرکار نظام الملک والی حیدرآباد دکن بود و از اقربای

امیر کبیر نواب ابو الفتح خان شمس الامرا بهادر مرحوم و تعلقهٔ پنج لک روپیه و جمعیت هزار سوار
و پیاده داشتند و موضع من جملهٔ وسل کهیره و بیل کهیره وغیره جاگیر خاص ایشان بود حسب
عزیز الله خان جد امجد انور جنگ بهادر از نسل سید جلال بخاری برادر عم زاد امیر کبیر مذکور اند و
امیر کبیر از اقارب نظام الملک آصف جاه بهادر و سر امد امرای دولت آصفیه است که بستم
شوال سنه ۱۲۷۰ هجری بعمر نود سال انتقال نمود و فرزندان شان بجاے پدر خود قابض و متصرف
ملک و اقطاع خود هستند انتهی کلامه گویم جد امجد این بنده مذهب شیعی داشت دو بار از حیدرآباد
بقنوج آمد در هر نوبت فرزندی متولد گردید یک پسر و یک دختر گذاشت سید اولاد حسن بخاری
قنوجی و بی بی منولن که نکاح او با سید نیاز علی بن سید امام بخش بن سید ابو زید علی شد و یک
پسر و دو دختر زائید سید حسین علی مرحوم و دختران بسادات سوهان و علی پور چوره که متصل کالپی است
منسوب شدند خطبهٔ سید اولاد حسن با دختر سید پیر علی بن سید قطب الدین بخاری قرار یافته بود
اما بوجه تشیع پذیرا نگرد دختر مفتی محمد عوض ساکن بانس بریلی را در عقد خود در آورد و مادر این پسر
و دختر همرو بی بی در زیرن دختر سید الطاف علی عرف نیچی میان بهکرے صفی پورے بود
مذهب شیعه داشت تجاوز الله عن سیئاتهم و سیئاتنا **فائده** درین نزدیکی میر عظیم الدین
صاحب ۲۴ ماه محرم سنه ۱۳۱۰ هجری به میر اسد علی صاحب حیدرآبادی نوشته اند که آنچه از احوال انور جنگ بهادر
استفسار فرموده اید صورتش اینست که انتقال نواب صاحب موصوف در عهد سکندر جاه شده بنده
در آنوقت نوجوان بود هفده هیجده سال عمر داشت نواب صاحب در درگاه میر مومن ولیا قدس سره
مدفون شده اند ابو الخیر خان تیغ جنگ اول از سرکار نواب نظام علی خان بهادر مع جمله جمعیت
تنخواه می یافتند وقتیکه شادی ابو الفتح نواب شمس الامرا مرحوم خلف تیغ جنگ بهادر با خواهر نواب
نظام علی خان شد معرفت امجد الملک در عوض تنخواه ملک پنجاه و دو لک روپیه عنایت شد و وطن اصلی
نواب شمس الامرا شکوه آباد است ایشان را زوجهٔ اول بهوجی صاحبه از اقربای اهل وطن بودند اینقدر
معلوم است که انور جنگ بهادر از خویشاوندان بی بی صاحبه هستند شمس الامرا بعد از حصول ملک

چند اشخاص را از نواب نظام علی خان بہادر خطاب دہانیدند منجملۂ آن سیکے پیر اولاد علی خان اند ایشان را نیز خطاب نواب انور جنگ بہادر حاصل شدہ و ہم علاقہ پنج لک روپیہ مرحمت گردید و با یکے از قرابت داران بہوجی صاحب کتخدا شدند و در شمار رشتہ داران آمدند و چند مواضع در جاگیر یافتند و با والد بندہ و قبلہ گاہ آنجناب کہ ما ہمہ نمکخوار یک سرکاریم دوستدار بودند محلسرای شان برابر محلسرائے شمس الامرا بہادر بود ملحق مسجد مغل خان کوتوال شہر بعد انتقال انور جنگ بہادر خانہ و جملہ سامان شان ضبط شد درینجا لاولد مردند مگر در وطن اصلی خود کہ شہر قنوج ست از برادری خود اہل و عیال داشتہ اند لکن کسے از انجا درینجا نیامد در مکان انور جنگ بہادر تا یک مدت فیلخانہ ماند سپس منہدم گردیدہ در باغ و حیلو خانہ رشید الدین خان مغفور شامل گشت دریافت حال مواضع جاگیر انور جنگ بہادر از دفتر کہنۂ امیر کبیر ممکن ست این دفتر در علاقہ نواب بشیر الدولہ بہادر ست از انجا این حال بالتفصیل دریافت باید فرمود آنچہ معلوم اینجانب بود نوشتہ آمد فقط

سید اولاد حسن بن نواب سید اولاد علی خان انور جنگ بہادر مرحوم

والد ماجد محرر سطور عفا اللہ عنہ مہر سپہر ولایت کبری کوکب دری اوج ہدایت عظمی امام اہل سنت و جماعت علامۂ ذو بلاغت و براعت سلالۂ اہل بیت مبرا از کیت و ذیت الشاہد لارباب الشہود و الحجۃ علی ذوی الجحود معرف حدود الحقائق الربانیہ و منوع اجناس العالم النورانیۃ عنقاء قاف الکرم القائم فوق مرقاۃ الہمم و سماء الامامۃ محیط الامانۃ رأس الموحدین و سید المتبعین خادم الکتاب العزیز و السنۃ المطہرۃ و ممجد و مرقبائل السادۃ المکرمۃ المحترمۃ قطب رحی الوجود و مرکز دائرۃ الشہود کمال النشأۃ و منشأ الکمال جمال الجمع و مجمع الجمال المحاذی للمرآۃ المصطفویۃ

والمتحقق بالاسرار المرتضویة الاسم الاعظم الالهی الحاوی للنشأة الغیر المتناهی
ولادت باسعادتش در سنه یک هزار و دو صد هجری بوده در آغاز حال اکتساب فنون لغت
فارسیه در وطن و نواح وسے نمودند و اوائل کتب دینیه را بحلقهٔ درس بقیة السلف خیر الخلف
شیخ عبد الباسط قنوجی قدس الله سره که از اعاظم فضلا و مشائخ این بلدهٔ قدیمه بودند حاصل فرمودند
و مؤلفات استاد خود را در همان زمان طلب علم برای خود بدست خویش انتساخ نمودند چون عمر
بشعور آمد بجاذبهٔ مزید شوق کسب علوم در بعض بلاد مشرقیه مثل لکهنؤ وغیره رسیده تلمذ مولوی
محمد نور و مرزا حسن علی محدث و دیگر اهل علم و فضل کردند و در فضائل رسمی از مبانی و معانی
شافی عالی بهم رسانیدند ناگاه ذوق تحصیل علوم کتاب و سنت دامن دل گرفت در سنه ۱۲۳۳ هجری
بدار العلم دهلی شتافتند و بخدمت شاه رفیع الدین بن شاه ولی الله محدث دهلوی زانوی استفاده
ته کرده کتب حدیث و تفسیر را مسلسل گذرانیدند و اکثر مؤلفات استاد بدست خویش نوشتند که
هنوز در کتابخانه موجود است و سند و اجازت بعض کتب سنت و دعوات و وظائف ماثورات
از عمدة المفسرین و خاتم المحدثین شاه عبد العزیز دهلوی فرا گرفتند درینجا نهال استعداد حضرت ایشان
بتربیت این بزرگواران سر بفلک کشید و قوت علمیه و عملیه را نشو و نمائی عجیبی روزی گردید
مذهب تشیع در نظر حق بین باطل وانمود و مشرب اهل سنت و جماعت جلوهٔ صواب کرد و در رد
بدعات این طائفه رسائل نوشتند و عمائر بسیار از جنس امام باڑه جات و منصهای تعزیه و
جز آن با خاک برابر ساختند و در بدل آن بعمران مساجد و مدارس پرداختند درین میان سید
احمد بریلوی کمر بجهاد بسته با جماعهٔ از علما و صلحا سفر غزو کردند جناب ایشان نیز بیعت جهاد
بدست سید صاحب موصوف نموده در چند غزوه شریک سیر و سفر ماندند و حق جهاد در
راه خدا مؤدی ساخته با اجازت و خلافت بوطن آمدند و جمع کثیر و جم غفیر را از اهل اسلام و سکنهٔ بلاد
مختلفه و نواح قنوج باعانت غازیان و امداد حاجیان و تقویت مجاهدان پیدل الفسق حوالی
برداشتند سید احمد صاحب از مقام پنجتار یوسف زئی پانزدهم ذیحجه سنه ۱۲۴۶ هجری مکتوبے

بایشان نوشتند لفظ وی اینست سیادت مآب مناقب اکتساب نقابت انتساب سلمهم الله
تعالی آنچه از مصروفیت خود در تبلیغ احکام رب العالمین ترقیم نموده بودند موجب فرحت
بسیار گردید جزاکم الله خیر الجزاء و بر هر یکی از مومنین مخلصین خصوصاً علمای اعلام و مشایخ
ذوی الاحترام لازم ست که احکام حضرت جوادرا بر بندگان وی شایع و ذایع گردانند
و بر راه مستقیم که موجب حصول رضای رب کریم ست مستعد و مضبوط سازند و اینجانب از
دعوت اهل سوات و بنیر وغیره اضلاع این طرف فارغ شده برای پیش نمودن مقدمهٔ
ازالهٔ کفر و فساد به پنجاب رسیده است انشاء الله تعالی عنقریب ابواب نصرت و فتح بر مجاهدین ابرار
مفتوح خواهد شد انتهی ملخصاً لیکن از انجا که در کتم تقدیر تمشیت امر جهاد مقدر نشده بود و بعد
رسیدن عساکر جهاد در پنجاب آن جمعیت پریشان شد سید احمد موصوف با یاران و جماعهٔ
مجاهدان دران معرکه جرعهٔ شهادت چشیدند و علما و صلحای آن جنود و ملائک وفود و مثل جبرئیل
مولانا محمد اسمعیل بن شاه عبد الغنی بن شاه ولی الله محدث دهلوی وغیره در آب تیغ اعداء
ناهنجار و کفار نگونسار غوطه زده سر از چشمهٔ کوثر و سلسبیل بر آوردند و تفرقهٔ عظیم در جماعهٔ مسلمین
راه یافت و هر یکی بنا بر شهادت بانی مبانی این هدایت بجای خود یا شکست و نشست
جناب ایشان نیز قدم اقامت بوطن مالوف قنوج افشردند و بتعلیم اصحاب و تلقین احباب مشغول
گردیدند حق تعالی قبول خاص و عام بخشید و در نظر مردم بسی موقر و مکرم و ممجد و معظم گردانید و در
مواعظ و نصایح ایشان برکت نمایان ارزانی داشت تا آنکه طالبان بسیار از فروغ چهرهٔ
ایمانی چراغ دل افروختند و آلات و امتعهٔ ضلالت را تا آنجا که دسترس شد پاک بسوختن
والله یختص برحمته من یشاء و چنانکه اقوال و افعال ایشان مثمر آمد همچنان بلکه زیاده بر آن
تالیفات دینیه کارکرد و عالمی بمطالعهٔ آن از ضیق ضلالت بفضای هدایت رسید ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم در مزاج تفاوت امتزاج تشرع
واتباع سنت سنیه و تقید بآثار و اخبار نبویه بغایت قصوی بود هرگز روا دار ادنی عدول

از جادهٔ شریعت حقه بحق خود و همگنان نبودند و همواره همت بلند نهمت بتعدیل قسطاس ملت
می گماشتند از عادات و مراسم اهل عجم و طرائق اشراک و بدع ایشان بخاطر شریف
استنکاف تمام بود و در ارشاد عباد و اصلاح فساد و احکام احکام دین و تایید شرع
مبین اهتمام تمام و مع ذلک حق تعالی در دلهای عامه و خاصه از طرف ایشان هیبتی عظیم
بخشیده بود علمای سوء در برابر ایشان تاب مقاومت و مکالمت بر رد حق نمی آوردند تا
بعامه چه رسد امرا هم از ایشان ترسے بخاطر بود و جز انقیاد در گفتگو چاره کار نداشتند
حق تعالی شمائل زیبا و حسن صورت را با طهارت سیرت و سریرت برای ایشان جمع نموده بود و جاهت
ظاهری با صدق باطنی فراهم داشتند کرامات و خوارق عادت هم بسیار از ایشان بوجود
آمده از انجمله آنکه یک بار بادر تودهٔ آتش فرورفت و اثرے از نار پیدا نیامد دیگر بستانی را
برای مصلی پسندیدند بعد چندی همانجا عیدگاه مسلمانان شد دیگر مسجد جامع قنوج که از عمرے
دراز ویران افتاده بود و بدست تصرف هنود نابهبود بود برای وی دعا کردند بعد وفات ایشان
جمعه دران قائم گردید بنای این مسجد بعهد سلطان ابراهیم شرقی در سنه هفتصد بوده و
ترسیم تعمیرش در ۱۳۱۱ هجری بعهد طفولیت ما گردیده امروز نماز جمعه همین جا گزارده می شود و بعد الحمد
تخمیناً ده هزار کس از عامه هنود و اهل اسلام از نصیحت و اندرز ایشان مهتدی شده باشند
املاک پدری و متروکه اجداد را که در وطن وحیدر آباد دکن بود یک قلم ترک کردند بوجه آنکه مکتسب پدر تشیعی ست
و بحکم وفی السماء رزقکم وما توعدون تمام عمر بتوکل گذرانیدند و نوکری امیری نکردند حکام
وقت خدمت افتا و صدر الصدوری می دادند قبول نمودند نظم شاه با اراده دهد منت نهد
رازق ما رزق بی منت دهد و همچنین از مریدان و معتقدان چیزے از نذر و نیاز نستاندند
معهذا خیلی نفیس مزاج خوش طعام پاکیزه لباس عالی مکان رفیع الشان بودند و این حال
بدان ماند که شاه عبدالعزیز دهلوی در بستان المحدثین بذیل ذکر امام مالک بن انس نوشته اند
که امام مالک بسیار خوش لباس بود و جامهای عدن که شهری ست در یمن و ثیاب آنجا الغایت

نفیس و بیش قیمت می باشند می پوشید و جامهای مصر و خراسان قسم اول استعمال می کردند
غالباً لباس ایشان سفید بود و اکثر او قات عطر جید می مالید و می فرمود دوست ندارم کسی
را که حق تعالی او را نعمت و ثروت داده باشد و اثر آن بر وی ظاهر نشود زیرا که کتمان نعمت
نوعی از کفران نعمت است انتهی همچنین توجه ایشان در نفاست ملبوس و لطافت مطعوم و
تطهیر ثیاب و تنوع ماکولات و مشروبات و طهارت منکوحات بمقتضای اظهار نعمت الٰهی و
نفاست ذاتی و طهارت فطری بسیار بود حلق راس اقتداً بعلی کرم الله وجهه می کردند و
عمامه و دستار و جامه همه غالباً سفید بر وضع عرب و طریقهٔ مسنون می داشتند و عصا و تیغ و کمان
و تفنگ و تیر و جز آن از سلاح نگاه می داشتند و ملازم بودند بر تلاوت قرآن مجید و اوراد
ماثوره و وعظ روز جمعه و کتابت کتب دین از فقه و حدیث و تفسیر و جز آن و در صلابت
اتباع سنت نظیر ابن عمر بودند سیمای شریف تفسیر کریمهٔ لا یخافون فی الله لومة لائم
بود بسیار دیار و معابد کفار است که بدست ایشان منهدم شد و بسیار مساجد و مدارس است که
بیمن همت ایشان آباد ان گردید یک بار بحسب استبداد جمعی از دوستان عزیمت حیدرآباد
کردند اما در کالپی رسیده معلوم شد که در مالوه و دکن قحط افتاده ناچار باز پس بقنوج آمدند و
ازین جدب و خشک سالی عبرت گرفتند و فرمودند دنیا بنهر طالوت می ماند که غرفه از ان حلال است
زیاده حرام نظم درین دیار که شاهی بهر گدا بخشند ✦ غنیمت است که ما را همین بما بخشند ✦ بار دیگر
یاران مصر شدند که خدمتی از حکام وقت که مفت بیاجت می دهند بگیرید نپذیرفتند بلبش این بیت فرو خوا
ندند ع کلاه ماغ که از کوی یار برخیزد ✦ نشسته ایم که از ما غبار برخیزد ✦ آخر همچنان شد که تا آخر حیات
جز آستانهٔ حق سر تواضع پیش احدی فرو نیاوردند درینجا پایهٔ تقوی و دینداری ایشان را
میتوان سنجید که تا کجا رفیع و عالی است و بهمین وجه جملهٔ خویش و اقارب خود را که شیعه مذهب بودند
ترک کلی نمودند و قطع قرابت کردند قال الله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر
یوادون من حاد الله ورسوله ولو کانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم

الآیه وهمان سررشته بحمده تعالی الی الیوم در خلافت ایشان جاریست و سارری وطالبیت و دیگر
قربت وقرابت با امامیه واهل بدع بسیار نیامد آغا میر معتمد الدوله نائب اوده وحکیم واجد علی خان
سوهانی هر چند خواهان شدند که دختران ما را بگیرید رضا نداد ند وعقد شرعی بخانه مفتی محمد عوض بریلوی
شیخ عثمانی که از علمای کاملین ومشائخ واصلین وعرفای عاملین بود بجا آوردند واین مفتی اول
کسی هستند که با برطانیه لوای جهاد برافراختند و چوکیداری را افراشتند و آنرا جزیه گرفتن از مسلمانان
دانستند اگرچه در انجام کاری پیش نرفت وبالجمله ذات قدسی صفات ایشان مصداق این
کریمه بودو آتیناه فی الدنیا حسنة وانه فی الآخرة لمن الصالحین جوهر فهم وذکای ایشان
بس عالی افتاده بود در غوامض علوم بسرعت هر چه تمامتر می رسیدند وعویصات مسائل را
بآسانی حل می کردند در دست ایشان طی کتابت بود در سرعت تحریر ید بیضا می نمودند و
با آنکه قلم خط رکیک وباریک بود سوادش بسیار خوب وبهتر از خط جلی در خواندن می آید امروز
مجلدات بسیار قلمی ایشان موجود است مثل تفسیر فتح العزیز وتحفه اثنا عشریه ونور الانوار و
مجالس الابرار وطریقه محمدیه وجز آن از رسائل بسیار در قنوج بزمانه ایشان حافظ قرآن نی
نبود در رمضان بغرض سماعت فرقان در تراویح سفر کانپور یا فرخ آباد یا نواح
آنجا می کردند امروز بتاثیر دعای ایشان حفاظ بسیار درین بلده بهم رسیده اند
در مسئله حقه کشی هم فتوای صاحب مجالس الابرار وعلمای بخارا بود ند و می فرمودند نار الله الموقدة
التی تطلع علی الافئدة اگرچه درین باب نزد این بنده حق بقاعده اصول فقه عدم حرمت
اوست کسی پرسید که قبول نماز کدام علامت هم هست فرمودند آری حق تعالی می فرماید ان
الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر پس هر که نماز می گزارد ونماز او را از فحشا ومنکر باز می دارد
نمازش مقبول همان کس است والا نمازش مردود باشد بالجمله مزاجی با تمکین وطبعی با وقار وزبانی
شیرین وخلقی بس عظیم داشتند ودر ظرافت طبع وحضور جواب وجودت ذهن مستثنی می زیستند
عبد الصمد شاد شجری نزیل بنارس که مردی آزاد منش ودیندار بود نزد ایشان آمد ومهمانی او بادوی

گوشت با دوغ خوردند از صباح آن دردی در شکم عارض شد هر چند معالجه رفت سود نداشت
معده مسرسام شد و علاج مخالف آمد نظم از تقاضا سرکنگبین صفرا فزود + روغن بادام خشکی
می نمود + یک اسبوع درین حالت به ملالت بسر رفت اما نماز پنجگانه استاده می گزاردند
گاهے برای نوافل رواتب شاید نشسته باشند پیش از احتضار بحضار محفل ارشاد کردند که آنچه
بر ما از تبلیغ احکام دین واجب بود بشتابی افراط و تفریط رسانیدیم و ذمه خود فارغ کردیم و تا
توانستیم عمر خود درین کار اتباعا لسنة السید المختار بسر بردیم اکنون پیش خالق کائنات می رویم
و شرمنده می رویم زیرا که هیچ کاری درخورد قبولش از دست ما نیامده تکیه بر فضل اوست که
سزاوار عدل نیستیم بعد این حرف بیهوشی غالب شد بعد ساعتے که افاقه قلیلی دست بهم داد
کاغذ و قرطاس طلبیدند مگر اراده نوشتن وصیتے یا نصیحتے داشته باشند حضار این طلب را حمل بر
حالت احتضار کرده خاموش ماندند می خواستند که سخن گویند زبان از تلخی و گرفتگی در دهان نمی گردید
تا آنکه بار بار از وقت نماز پرسیدند هنگام چاشت بود گفتند در صلوة ظهر فے التعجیل درنگی است
باز چند مرتبه همین حرف پرسیدند آخر گفتند می دانیم که وقت نیاید و ما برویم همچنان شد که فرموده
و قریب وقت نماز ظهر داعی اجل را لبیک اجابت گفته بجوار قدس و رحمت الهی خرامیدند و انجمن
روحانیان را فروختند غفر الله لنا ولهم نظم سبکروان زخم آسمان برآمده اند + براستے چو خدنگ
از کمان برآمده اند + و این واقعه روز پنجشنبه سنه یک هزار و دو صد و پنجاه و سه رو داد انا لله
و انا الیه راجعون تاریخ انتقال شریف از کلمات حدیث شریف این جمله یافته اند
مات الحبیب ۱۲۵۳ھ و متروکه جز کتابخانه چیزی از اسباب دنیا و متاع این سپنجی سرا نگذاشتند
و زیاده از هفت روز زحمت مرگ هم نکشیدند نظم تو زه از کثرت اسباب بر خود تنگ می داری
سبکروحان چو بوی گل فرو بستند محملها + مزار فایض الانوار در محله شیخ پوره من محلات قنوج متصل
دولتخانه در باغ واقع است گور خام ساده فارغ از بدع معموله هند بلکه تمام عجم و عرب مثل قبه و روضه
و تجصیص مرقد و احداث احاطه و حظیره و پختگی منصه و پوشش ردا و غیره بوده است نظم

بغیر سبزه نپوشد کسے مزار مرا ✤ کہ قبرپوش غریبان ہمین گیاہ بس ست ✤ بعد وفات تشریف
بلدۂ قنوج خصوصا و قربے ماحول عموما بے چراغ گردید و اہل بلد و جمیع اعزه و احبہ دو روز یک
ہا صدمۂ بزرگ رو داد **نظم** زین ماتم عظیم بود بر بسیط خاک ✤ گیسوی شام باز و
گریبان صبح چاک ✤ بالجملہ منجملہ باقیات صالحات ایشان کہ موجب ذکر جمیل و ثنای جلیل
و حیات دائمی می تواند شد کتابخانۂ دینست متعلق علوم تفسیر و حدیث و آنچہ بدان می ماند و اصناف
مؤلفہ معقولیان و افکار مردہ مقلدۂ یونانیان و دیگر توالیف عزیزه در رد شرک و بدعت ما بین
مطول و مختصر در زبان عربی و فارسے و ریختہ و اسامی آنہا اینست الاختصاص ببیان الحدود
والقصاص در لغت عرب تقویۃ الیقین برد المشرکین در لغت فرس نور الوفا من مرآۃ الصفا
در فقہ راہ جنت شرح چہل حدیث نبوی در نظم فارسے بروزن مثنوی معنوی رسالہ در معنی کلمۂ توحید
فتوحی فی رد التعزیہ رسالہ در بیان ما اہل بہ لغیر اللہ در رد میانجی یار علی ترجمۂ اردوی چہل احادیث
القول المستبین فی حقوق الخلق اجمعین رسالہ در بیان آداب وعظ و مذکر رسالہ در بیان
بیعت و انواع و حقائق آن ہدایت المومنین در رد تعزیہ راہ سنت منظوم ریختہ رسالہ در منع
افروختن چراغان بر قبور و جز آن و بعضی زین رسائل ناتمام ماندہ و بعضی در حیص بیص تقلب
ادوار مفقود گردیدہ غرضکہ فضائل و مناقب جناب ایشان بنا بر شہرت تامہ و قبول عامہ
مستغنی از بیان ست تحقیق از ترجمۂ شریف در کتاب اتحاف النبلا ہم ذکر کردہ ایم ان شئت
فراجعہ علامۂ نبیل مولانا محمد اسمعیل شہید و مولوی عبد الحی مرحوم و مولوی خرم علی بلہوری معاصر
ایشان بودند و باہم طریقۂ محبت مسلوک و مرعی بود امروز ہمگنان بخاک آسودند گویا گاہے
درین جہان فانی قدم نگذاشتہ اند **نظم** افسوس دلاکہ غمگساران رفتند ✤ سیمین بدنان
گلعذاران رفتند ✤ چون بوی گل آمدند بر باد سوار ✤ در خاک چو قطرہاے باران رفتند
آمدیم بآنکہ عقب جناب ایشان دو پسر و سہ دختر بود احمد حسن و این بندہ مسمی بصدیق حسن
و فاطمہ و مریم و محمدی اول لا ولد بمرد ترجمۂ او کہ مہین برادر من ست در اتحاف النبلا ذکر یافتہ

و همچنین فاطمه یک دختر گذاشت امة الله و مریم لاولد انتقال نمود محمدی که با حامد حسین بن محمد محسن
بن مفتی محمد عوض بریلوی منسوب است تا تحریر این نامه باسه دختر ساره و عائشه و آمنة الحمید
حیات موجود است و آمنة الله دختر فاطمه بی بی که پرورش عزیز حسین بن شریف حسین مفتی
فرخ آباد است در حبالهٔ عقد محمد عمر بن شیخ خیر الدین انصاری ساکن رامپور منهیاران نواسهٔ
خرد مدار المهام محمد جمال الدین خان صاحب بهادر نائب ریاست بهوپال در آمده از وی
فی الحال دو پسر و دو دختر موجود است عالیه و انور و محمد فاروق و محمد توفیق او تعالی در معاش و
معاد این پس ماندگان برکت دهد شعر موت التقی حیوة لا انقطاع لها ۞ قد مات
قوم وهم فی الناس احیاء ۞

صدیق حسن بن سید اولاد حسن قنوجی رحمه الله تعالی

حسینی نسب بخاری اصل بریلوی مولد قنوجی موطن سنی مذهب محمدی مشرب نقشبندی طریقه
نوزدهم جمادی الاولی سنه یک هزار و دو صد و چهل و هشت هجری از لاهوت به ناسوت آمده
از عدم بوجود رسید روز یک شنبه قریب یک پاس روز برآمده لباس هستی پوشید پنج ساله بود که
سایهٔ عاطفت پدر از سرش برگرفتند نظم گر نه قضا بود که با هم رویم ۞ می رسد آن وقت که
ما هم رویم ۞ با برادر کلان سید احمد حسن مرحوم و هر سه خواهر در کنار مادر پرورش یافت و به حد شعور
از برادر و دیگر اکابر نواح قنوج و دهلی کتب درسیه خوانده بحکم فامشوا فی مناکبها وکلوا من رزقه
بجستجوی آب و دانه سیزدهم رجب سنه ۱۲۷۰ھ عزیمت بهوپال نمود و غرهٔ رمضان سنهٔ مذکور بخدمت
منشی گری بالان خاص نواب سکندر بیگم صاحبه مرحومه مختار ریاست مامور شد و بعد چند
ماه نائب مناب میر دبیر ریاست گردید و خلعت عمده یافت و بسعایت بعض مردم برطرف
شده هجدهم محرم سنه ۱۲۷۴ هجری از بهوپال برآمده بوجه علالت طبع دو اسبوع در هوشنگ آباد
گذرانید نظم ما گذشتیم ز بهوپال تو دل شاد نشین ۞ قفل بر در مزن و خار به پیرا مسند ۞ و از آنجا
شانزدهم ربیع الاول سال مذکور به قنوج واصل شد و از قنوج عود به کانپور کرد و در آنجا دوازدهم

شوال سنه مسطور هنگامه برگشتگی فوج انگلسیه برپا گشت این فتنه خیلی سر افراشت و هیچ دور و
نزدیک را بی زحمت نگذاشت و کان ما کان یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید از کانپور
باراده اشرف بقنوج برگشت و بعد فرو شدن حدت آتش این غدر دهم ذیقعده ۱۲۷۴ هجری
براه کانپور و فتح پور و مرزاپور آمد و از انجا حسب الطلب سرکار موصوفه سوم محرم ۱۲۷۵ هجری محمل سفر
براجبل پور در عین فصل برشکال بجانب بهوپال بربست و بست و چهارم صفر سال مذکور نزیل
بهوپال گردید نزول همان بود و حکم برگشتن از بلده بطرق دیگر همان نه انجم که این بار کدام دوستدار
انصاف دشمن سعایت کرده بهر حال این ارتحال را فال خیر مآل انگاشته و فرش از جانب
جان آفرین رزق بخش انگاشته فی الحال با دل دردآ رسیده و جان زحمت طلب کشیده نوزدهم
ربیع الاول سال مذکور بر آمد و نطاق سفر بسوی ٹونک بربست ۵ چه خوش بر وی دل تنگ
مادری وا کرده خدا دراز کند عمر زخم کاری ما ۞ یازدهم ربیع الآخر ۱۲۷۵ هجری نزیل ٹونک شد
وزیر الدوله امیر الملک محمد وزیر خان بهادر رئیس آن الکه نواسه نواب بسابقه معرفت خاندان
ملازم گرفت هشت ماه دران خارستان پر وحشت در حیص بیص اقامت و رحیل بگذشت
درین اثنا که عزم مراجعت بوطن بود و تحریکی از رئیسه بهوپال بطلب این بنده رسید بحکم العود احمد
بستم ذیحجه ۱۲۷۵ هجری از ٹونک بر آمده دهم محرم ۱۲۷۶ هجری وارد بهوپال شده در اثنای سفر
سرونج را ملاحظه کرد و از غره صفر سنه صدر باز تعلق باین ریاست درست شد از ان زمان
تا این وقت که ۱۲۹۰ هجر است نزیل بهوپال و قرین هرگونه اقبال است در ۱۲۷۳ هجری زمانیکه
این بنده در قنوج بود در ماه رجب قریب صبح صادق محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم را بخواب
دید که در صحن خانه او بر فرش سریر جالس اند و زیر سریر آب صاف جاری ست و رو بروی آنجناب
توده انار شیرین چیده و پس پشت عمارتی بود و در شبیه بکامات بوده کسے مرا گفت که آنحضرت
نشسته اند رفتم و تسلیم کردم جواب سلام یافتم و بگوشه سریر جا گرفتم از جا برخاسته سخنی فرمودند
که خوب بسماعت نیامد مگر در جواب آن حرف عرض کردم نظم من و این رتبه از کجا لیکن

سور پرورده سلیمان ست ✤ و دانهٔ اناراز آن توده میس فا دند و گفتم درین بیان هولی
بمن رو نمود از گوشهٔ جای آوازحزین بگوش خورد چه می شنوم که کسی ابیات بروزن مثنوی
می خواند این مصرع بیاد ماند مصرع فتنه کم اندر مدینه می شود ✤ و درین وقت صورت
مدینهٔ طیبه هم بنظر آمد کوچهایش تنگ و دیوارهایش خام از گل و خشت دیدم و آثار تنگی بر
بلده مشاهده نمودم و کوشک و برزن خاموش افتاده در همین حالت آوازی دیگر از طرفی
دیگر برخاست چنانکه کسی غزل می خوانده باشد از آن هم یک مصرع بیاد ماند مصرع ما به آتیم
ضعف بد دلیست ✤ بعد بیداری ازین خواب گریه مستولی شد و در دل برودت یافتم و بر
نسیان مصاریع مسموعه حسرت خوردم ؎ سحر کرشمهٔ وصلش بخواب می دیدم ✤ زهی مراتب
خوابی که به زبیداری ست ✤ تاویل خواب چنین بخاطر رسید که دو دانهٔ انار عبارت از حصول
حج مکه و زیارت مدینه باشد و مصراع اول تلویح بر اقامت مدینه و مصراع ثانی تصریح بکم همتی ست
که در تادیهٔ فریضهٔ حج عذر تنگدستی و عدم تهیهٔ زاد و راحله با این همه شوق درونی حائل شده است
این معنی بخیال آمد و برزبان قال این بیت حسب حال بگذشت ؎ از گدایان توام
شاد بفرما مددی ✤ که چو مرغان حرم در حرمت جا گیرم ✤ الحمد لله تعالی که بعد مدتی در سنهٔ ۱۲۸۵ هجری
تعبیر این منام بکام آمد و بسعادت تادیهٔ حج و زیارت نبویه مستسعد گردیدم لعده در بهوپال قبل از
نکاح در خواب دیدم که در مسجدی نماز مغرب گزارده بگورستان که ملحق اوست برای فاتحه بر
اموات رفته ام ناگاه تاریکی شب نمایان شد بر قبری رسیدم قبر بشگافت و بزرگی جوان عمر
برخاسته بنشست در خاطرم گذشت که ایشان والد ماجد این اند فرمودند ای برادر کاری
کنی که در آخرت بکار آید از ین حرف ترسیدم و گفتم که آن کدام کار است که ناگهان بیدار شدم
چون در حال خود جستجو کردم دریافتم که بعض مردم جوان مزاج غیر متقی پیش من می آیند شاید
این صحبت بگناهی کشد ترک دوستی کردم و عقد نکاح بستم همچنین در ایام صغر سن بارها بخواب
می دیدم که می پرم و در جهازی نشسته ام تعبیر چنین رفت که سفر با پیش آید منجمله آن سفر حج بود

ودهم دریای شور و عمارت مکه در منام مشاهده کردم چون بحرمین شریفین رسیدیم آن
بلد حرام را بهمان صفت مرئی خود بلا تفاوت یافتیم و دیگر در خواب اکثر اوقات چنان
می افتاد که راه می روم و درهم و دینار صره صره افتاده است آنرا چیده بجیب خود می[illegible]
انجام این منام آن شد که زر خطیر بتقدیر قدیر بوجه حلال حاصل شد و از مسکنت بدولت
رسیدم و از فقر بغنا رسیدم و بسیار منامات است که چون فلق صبح در بیداری تاویل آن بملاحظه
افتاد بالجمله والد ماجد مرحوم را با این ننگ پدر میان جمله اولاد خود محبتی خاص بود و ادعیه بسیار
برای این خاکسار میکردند و علم و دولت مرا با صحت دین و حسن اسلام از ته دل بجناب کبریا التجا
می فرمودند مگر همه آرزوی شان باجابت رسیده که حق تعالی این هیچمیرز را از علوم کتاب و سنت
بهره وافی و از دولت و حکومت حصه کافی بخشید و جز آستانه فیض کاشانه خود که جز وی پناهی
و ما منی دیگر نیست بر در دیگری نبرد و از خوشامد و اظهار حاجت پیش ابنای زمان معاف
داشت و بغنای نفس و آزادگی مزاج برگزیده و صبر و قناعت و تحمل و عفو و رضا بقضا شیوه ام
گردانید و متحمل بار احسان احدی جز خود نگردانید ـــه بی نیازی همتی دارد گریبان اقتضا
ما هم از دست رد خود چنین را بخشیده ایم * و منجمله معاصران بتخصیص تدوین احکام سنت سنیه
و خدمت قرآن کریم و نصوص آلهیه مزیت نمایان و عزت فراوان ارزانی داشت و از حق حق
و لق لق علمای زمان و طامات و شطحیات مشایخ دوران و تعصب زمره فقهای مقلدین
و ظاهریت بحت جهلاء محدثین برکنار گردانید و روش او اتباع کتاب عزیز و سنت مطهره و تتبع
اقوال سلف امت و ائمه ملت و خوض در آیات و احادیث و تصحیح اعتقاد موافق صرائح قرآن
و حدیث ساخت پس پس گو کسی ناخوش دارد یا شاد آن شود کار دو بار دنیا و آخرت با خدا است
نه با زید و عمرو اصل اصول اجتناب از انواع اشراک و بدع و تحلی بتوحید و صوالح اعمال است
لاغیر تا کرا توفیق این معنی رفیق سازند گوئی که نامه نگار درین باره کاغذ خود را ستوده و
در دیگران بچشم ازدرا نگریسته حاشا عن ذالک بلکه هر چه گفته و نوشته تحدیث بنعمت خالق

و تعریف حقوق رازق ست و اما بنعمة ربك فحدث ورنه من کجا و این رتبه کجا لنعم ما قیل
نظم گاهی خلش غرور باشد مارا ٭ گه نامن عجزی تراشد مارا ٭ ما هیچ نیم در دوم هستی
هر لحظه بصورتی تراشد مارا ٭ نعمتهای باری تعالی بیش از انست که از هیچو من ممکن حادث
سرانجام پذیرد وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها اول نعمت او آنست که در نسل سید المرسلین
گردانید دوم آنکه از اصلاب ائمهٔ هدی و ارحام امهات با صدق و صفا بیرون آورد سوم آنکه
در هر قرن عزت ظاهری از علم و دولت بخشید تا آنکه دختران سلاطین درین خاندان بکرات
و مرات از عهد امام زین العابدین تا این زمان بنکاح آمد چنانکه از ما سبق ظاهر ست چهارم
آنکه علم دین و مذهب اهل سنت و جماعت بخشید پنجم آنکه در علم و رزق بر بسیاری از خلق تفضیل
داد ششم آنکه اولاد صالح روزی گردانید الی غیر ذلك مما لا یحاط به ولا یحصی نظم
هر جا که از بلندی و پستی سخن رود ٭ از آسمان بلندتر از خاک کمتریم ٭ نهم ماه جمادی الاولی سنه
دوازده صد و هفتاد و هفت هجری برادرم مرحوم در بروده ملک گجرات در سفر حج بجوار رحمت
الهی انتقال فرمود ست ؎ زبان دان محبت بوده ام دیگر نمیدانم ٭ همین دانم که
گوش از دوست پیغامی شنید اینجا ٭ حزین از پای ره پیمایی بسی سرگشتگی دیدم ٭ سر شوریده
بر بالین آسایش رسید اینجا ٭ غرضکه بعد نزول این بلده در سنه ۱۲ هجری بست و پنجم شعبان بعد
انتقال برادر کلان مرحوم عقد نکاح با زکیه بیگم دختر کلان مدار المهام محمد جمال الدین خان بهادر مرحوم
نائب ریاست که نسب ایشان به ابوبکر صدیق رضی الله عنه می رسد اتفاق افتاد و مهر
فاطمی مقرر شد درین جلسه تنزیه جمیع اهالی و موالی و ادانی و اعالی این شهر حاضر بودند همه سنت
صحیحه امری مکروه هم بمیان نه آمد تا برسوم بدعت چه رسد و خود والد ماجد اهل من متولی نکاح شدند
اکنون از بطن آن عفیفه حاجیه حرم محترم و زائرهٔ مدینهٔ منوره دو پسر و یک دختر موجود اند نور الحسن
طیب و علی حسن طاهر و صفیه و خواهر او که حفصه باشد در ایام رضاعت در گذشت داغ مرگ او
بر دل و جگر ست ؎ تا طفل من از جهان برون بست رحیل ٭ ز دو مردم دیده جاری جوی دو

نیل ٭ برخاک فتاد طفل باشکم آری ٭ حق ست که الجنس مع الجنس یمیل ٭ ولادت طیب روز
چهارشنبه بست و یکم رجب سنه ۱۲۸۱ هجری وقت صبح صادق و ولادت طاهر چهارم ربیع الآخر روز
دوشنبه وقت نیم شب سنه ۱۲۸۳ هجری و ولادت صفیه بست و هفتم ربیع الاول سنه ۱۲۸۵ هجری وقت
نصف لیل و ولادت حفصه مرحومه خواهر او بست و چهارم ذیحجه سنه ۱۲۸۴ هجری روز جمعه بعد نماز جمعه
شد و بست و هفت روز زنده مانده به بست و یکم ذیحجه روز چهارشنبه وقت عصر برحمت حق پیوست
وختنه نور الحسن بست و پنجم شوال سنه ۱۲۸۳ هجری وختنه علی حسن ششم ذیقعده سنه صادر روز جمعه
بعد عصر اتفاق افتاد و میان تولد صفیه و علی حسن حملی ساقط شد و تسمیه الله نور الحسن سیزدهم ذیحجه
سنه ۱۲۸۱ هجری روز جمعه وقت اشراق بر موتی محل نواب سکندر بیگم صاحبه رئیسه بهوپال بحضور
اعیان و ارکان ریاست و تسمیه الله علی حسن بر محل نواب شاهجهان بیگم صاحبه والیه ریاست
بحضور اکابر علمای بلد در سنه ۱۲۸۸ هجری صورت بست مولوی علی عباس ادیب چریاکوتی در تاریخ
ولادت صفیه این ابیات گفته اند ؎ اعطی الاله صدیق الصافی الخلد ٭ بنتا
مکرمة فاقت علی الولد ٭ ان رمت تاریخ هاتی البنت صافیة ٭ فهاك ما
شئت من حرف ومن عدد ٭ واضربه فی تسعة قد قاربت عشرا ٭ واثنتین مع
عشر فی ما بلغت زد ٭ واطرح الی ما استطعت ضعف ربعة ٭ وخذ من الباقی
شطرا منه واعتمد ٭ واضرب له مال دال الکعب فی عشر ٭ تظفر بما رمت من
تاریخها تجد ٭ و تاریخ تطهیر طاهر ختنه علی حسن ست ترجمه این بنده شرمنده که تعلق بتربیه
سنه ۱۲۹۳
علم و فضل دارد در حطه بذکر الصحاح السته و اتحاف النبلاء و جز آن با تعداد مؤلفات بترتیب
حروف هجا مذکور ست این نه جای تفصیل او ست این قدر که گفته شد برای آن بود که فرزندان
سعادت گزین فضیلت آگین همان باشند که در کار خیر سپر راه ورود آبا و ما شاء ه کنند الولد
الحر یقتدی بابائه الغر و در امور ناجائز تقلید احدی ننمایند و بدانند که دولت دنیا ظل زائل
و ضیف راحل ست اعتماد را نشاید و دیر نپاید خنک آنکه در هر حال حامد خدا و شاکر کبریا ماند تا هر چه

بقدر ست بدولت این حمد و شکر بدست آید اِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ
عِبَادِيَ الشَّكُورُ من تا چیزیم این کریمه را بیاد ایشان می دہم تا بشکر منعم حقیقی مستوجب
مزید نعم شوند و نسبت طینی و دینی خود را بسید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم که باعث ہزاران
برکات و منائع از صد ہا منکرات ست در ہیچ حال از عسر و یسر و فرح و ترح فراموش
نسازند که عربیت اصل و سیادت نشاد فخر ہاست و محافظت این نسب و سبب مقدم بر ہمہ
امور و با صحت ایمان و حسن عقیده بر وفق کتاب و سنت فردا انشاء الله تعالی خیلی نافع آید
ورنه ہمہ خواب و خیال باشد پس بس بلکه سبب مضاعفت عذاب و عقاب گردد بی عمل ایشانرا
مزد بودن جفا و بی پیمان چشم وفا داشتن عین خطا ولنعم ما قیل **نظم** بازی خور روزگار
بودم ہمہ عمر ✣ از بخت امیدوار بودم ہمہ عمر ✣ بی مایه بفکر سود بودم ہمہ جا ✣ بی وعده در انتظار
بودم ہمہ عمر ✣ و مادر مہربان که خدا اینش بجنت الفردوس جا دہد در بھوپال چہار دہم محرم
یوم الخمیس ١٢٨٥ھ و آنجہانی شد **نظم** رزیت بام کنت احیی بوجهها ✣ واستدفع
البلوی واستکشف الغم ✣ هی الام یاذا الناس جرعت فقدها ✣ ومن یبلی منها
لم یذم فقط فلا یذم ✣ و در ہمان سال فاطمه و مریم ہر دو خواہر او که یکی کلان تر از ہمه و دیگر
خرد تر از من بود اولی بیست و ہفتم ربیع الاول و ثانیه بیکم شوال وفات یافتند و مرا تنها درین
تیره خاکدان فانی گذاشتند غفر الله تعالی لنا ولهم ولکن اکنون یکی منم و یک خواهر که از
من خرد تر ست پس بس **شعر** افسوس که نی رفیق ماند و نه ندیم ✣ یک یک رفتند زین گلستان
چو نسیم ✣ اکنون چه کنم اگر نه نالم بیدل ✣ منقار ربود دلی که گردد دو نیم ✣ ازم بر آنکه بعد مراجعت
از سفر عرب بمشیت الہی تقاضای آن کرد که بر حال پشین نمانم و تختی سیر عالم آب و گل کنم و اندر
دول و اموال حساب بستانم و با اجیال و اقیال ہمعنان روم پس ظہور این تقدیر باین تدبیر شد
که بی تحریک احدی در دل رئیسه عالیه بھوپال نواب شاہجہان بیگم صاحبه گرند کمنڈر اشتار آف انڈیا
یعنی رئیس والا و ر اعظم طبقه اعلای ستاره ہند داعیه عقد نکاح آمد و خاطر سعادت مظاهر

جرای آن شد که باکسے این معامله رو وکه درخور ریاست باشد صورةً و سیرةً کناگهان این خال متواری که ببیر و ببیر ریاست بود بیا وایشان آمد وباتفاق رای اعیان ریاست واکابر دولت تصمیم این عزم گردید اول از امیر الانشائی به نیابت ودوم به ریاست صعود کرده بعده به پذیرائی گورنمنت انگلشیه در ۱۲۸۳ هجری عقد صحیح شرعی موافق سنت بدون وقوع رسوم بدعت که معمول زمانه باشد بوجود آمد وخلعت گران بها با افراس وافیال و ماہے و مراتب وتسلک سلامی و دیگر مراتب ماثوره ریاست حاصل شد واقطاع هفتاد و پنجهزار روپیه سال با خطاب نواب والاجاه امیر الملک بهادر مقرر گردید و کا این بست و پنجهزار روپیه داده شد نظم دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند ÷ گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند + آسمان بار امانت نتوانست کشید ÷ قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند ÷ چون این عقد سعید بوقوع آمد زمرهٔ از اهل علم و احباب تهنیتهای نظم ونثر گذرانیدند از انجمله قصیده بدیعهٔ مولوی فیض الحسن فیض سهارنپوری سلمه الله تعالی هست که در لطف مبانی وحسن معانی بر شعرای عرب می چربد و رونق بازار اوبای زمان می شکند دهی نهد

قصیدة

ماذا أؤمل بعد عيش ناعم ... ذهبت به ومضى كسيف صارم

بلّها تسمع ما تقول به العدى ... فتغي وتهجر كل صب هائم

منت فمنت خيالها ولو انها ... منت على مثلي بوصل دائم

فتظل تشفيني وتشبه بالتي ... نكحت فتى من فتية من هاشم

من سر قوم شيبهم وشبابهم ... غرٌّ وذو كرم بنات مكارم

وافى صديقهم بوجه مسفرٍ ... ومضى عدوهم بانف راغم

ورث الاكابر كابرا عن كابرٍ ... كرم الكرام فيا له من كارم

ولها معارج لا معارج فوقها ... ولها حجى كسرى وشيمة حاتم

يعنو لها شم الانوف وغيرهم ... ان يوقفوا فيها مراتب خادم

شمس اذا طلعت بوجه مشرق   برق اذا ابرزت بثغر باسم
شمس وما شمس فهل من مبصر   برق وما برق فهل من شائم
لله عينا من رأها جهرة   من قاطن او ظاعن او قادم
من مثلها رغمت انوف عواذلی   من مثله عميت عيون لوائمی
فهی التی فاقت اماجد قومها   وهو الذی باهی عمائدها شم
لله درهما وبارك فيهما   مالأ لأت عفر الظباء بحاسم
بلغ العلی من كان اهلا للعلی   وبقيت فيما كنت اسوءها ئم
اشكو الی الله الزمان وجده   فی كسر اجنحتی ونتف قوادمی
ما زال يهوی بی كما يهوی الصبا   بحشيشه والظلم شيمة ظالم
حتی رمانی حيث اصبح اهله   من بين مغتاب واخر لائم
يرمونني بفطانة وشراسة   ولبئس ما زعموا وما للزاعم
والله اعلم ما تركت خلاطهم   الا لامر لم يكن بملائم
ولغلظهم وجفائهم وشقاقهم   ونفاقهم ولكل شر قائم
كيف الخلاط وهم هم وانا انا   شتان بين بها ئم وا ناسم
يا لهف صدری كظ كظا مهلكا   حتی تبين اننی كالناسم
انی اعيش ولا اعيش ومن يعش   عيشی يعش عيش الكئيب الواجم
لا هو رصف فارغ كحروفه   شر البلاد وفيه شر بهائم
دا لأبليت به فهل من دافع   شر منيت به فهل من عاصم

هرگاه این ابیات بلاغت سمات بملاحظه درآمد به مولوی صاحب موصوف در باره ملازمت
ریاست بکاهوار مناسب نوشته شد لیکن قدم رنجه باین دیار نفرمودند با وجود اهمال
لاهور هنوز نزیل آنجا بوده اند سلمه الله تعالی الحمد لله تعالی که بتقریب این عقد سعید بسی سکاره

ومناکیر ازین بلده بدر رفت و بسے سامان تقوی و طهارت در دیار و شهر یار مهیا گشت
چنانکه ناظرین غیر مناظرین این معنے را نیکتر می شناسند و مردم بلاد دور و دست بذریعۂ اخبار
اخبار می دریابند و تا به ایشان وصلت شده تدبیر مصالح عباد و انسداد فساد بدست او
سپرده اند هر چند وی رضا باین ماجرا نمیدهد و از ته دل دوری خود ازین ابتلای ضروری میجوید ختم الله
له بالحسنی واذاقه حلاوة رضوانه الاسنی ایشان در زمرۂ نسوان متصف باوصاف کثیره اند از انجمله
آنکه در لغت فارسی و عربی مهارت متوسط دارند عبارت تنزیل کریم را بی تکلف ترجمه می کنند
دیگر آنکه سالها سال پیش ازین کار و بار ریاست واحدا را احکام بذات خود بدولت
کرده اند چنانکه الحال هم می کنند دیگر آنکه در اصل طبیعت مفطور اند بر فعل حسنات و ترک منکرات
دیگر آنکه در صنائع زنان مثل دوختن لباس و پختن طعام و انچه باینها ماند ید بیضا دارند دیگر آنکه
مراعات حجاب شرعی مهما امکن نصب العین می مانند و بالاتر از همه آنست که خوش عقیده رافع
امور شرکیه و بدعیه و مروج توحید و احکام سنیه هستند و این چیزی ست که زنان غربا سے
اهل اسلام و ازواج علمای اعلام هم دران کوتاهی می کنند تا بامیرات و رئیسات چه رسد
والحمد لله تعالی دیگر آنکه قدر شناس اهلکاران و ارکان و اعیان ریاست اند با هر یکے معامله
بقدر عزت و حیثیت او می کنند دیگر آنکه در صلۂ ارحام و مراعات اقارب پیشقدم جماعۂ
نسوان بلکه جمله مردان اند و اقدم طبیعیات ایشان استغنای ذاتی از حکومت و دولت ست
قدر این همه ریاست کبری و دولت عظمی در چشم ایشان برابر خذف هم نمی نماید ما عندکم
ینفد و ما عند الله باق آری دنیا اگر جوهر باشد و آخرت خذف آن
خذف باقی بهتر ازین جوهر فانی ست ولکن این صفتے ست بس عزیز الوجود که در نوع بنی آدم
حکم عنقا و کیمیا و کبریت احمر دارد اری بزرگی بعقل ست نه بسال و توانگری بدل ست نه بمال
وبالجمله خصال حمیده و شمائل پسندیدۂ ایشان بیش از احصا است و حقائق حسن نظم و نسق عهد
سعادت مهد ایشان که عروس دهر ست در تاج الاقبال تاریخ بهوپال جلوه فرما شم ازین بیشے

شامی ور تبعید الشیطان بتقریب اغاثة اللهفان نوشته ومن المحبة النافعة محبة الزوجة
وما ملكت يمين الرجل فانها معينة على ما شرع الله له من النكاح وملك اليمين و
فيه اعفاف الرجل نفسه واهله فلا تطمح نفسه الى ما سواها من الحرام و
يعفها فلا تطمح نفسها الى غيره وكلما كانت المحبة بين الزوجين اتم واقوى
كان هذا المقصود اتم واكمل قال تعالى هُوَ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ
وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا وقال وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ
أَزْوَاجًا لِّتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَّوَدَّةً وَرَحْمَةً وفى الصحيح عنه
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ انه سئل من احب الناس اليك فقال عائشة
انتهى بنا بر على ذلك محبت مسلمانان با ازواج خود محبت شرعى ست شعر فلا تغتر منى
بظاهر دولق وَفِي الْقَلْبِ ملهى بالرباب وزينبا والحمد لله تعالى كه نفس قدسيه من از
صور عشقيه محرمه مصون ست وبعشق صور حسيه كه منافى اخلاص دين براى رب العالمين ست
غير مفتون نظم فوالله لولا الله سعّد عبده ❊ بتوفيقه والله بالعبد رحيم ❊ لما ثبت
الايمان يوما بقلبه ❊ على هذه العلات فالامر اعظم ❊ ولا طاوعته
النفس فى ترك شهوة ❊ مخافة نار جمرها يتضرم ❊ ولا خاف يوما من مقام
الهه ❊ عليه بحكم القسط اذ ليس يظلم ❊ حافظ ابن القيم جوزى رح در اغاثة اللهفان
فصلى بسيط در ذم عشق مُردان ونسوان محرمه نوشته وآفات وخرابيهاى او در دين ودنيا
بيان نموده در هداية السائل جواب سوالى متعلق باين مقام از ما نيز رقم پذيرفته پيش از ين در زمان
بدايت طلب علم در همنشينى موزون طبعان گاهے بطريق تفنن طبع از من هم سخنے موزون سر زده
چنانچه چند اشعار آن اوان در اتحاف النبلا سمت تحرير يافته مطبوع طبع سخنوران پيشه اكنون كه
از ديرباز مجموع همت در كار و بار علوم دينيه وخدمت كتاب وسنت بسر ميرود آن شغل نسيا منسيا
شده گويا گاهے بران آشنائى نبوده وكيف شعر قافيه انديشم ودلدار من ❊ گويدم مينديش جز ديدار

سن + ولنعم ما قیل شعر ولولا الشعر بالعلماء یزری + لکنت الیوم اشعر من لبید +
ولیکن معذلک اگر تحریکی از احباب در بعض اوقات می شود بی اختیار بحکم جبلت ہوی و فطرت
صبابت که از ازل دردمند آمده ام و باغرام وله تمام حارم حرفی موزون از زبان خامه میچکد و ناله
دلکشی از نه دل سر بالا می آرد و درین نزدیکی همگی همت در سر آنست که خدمت آیتی یا حدیثی از کتاب
عزیز و سنت مطهره از دست سر انجام گیرد و این خدمت سبب مغفرت و عفو الهی گردد چه هیچ سعادتی
بالاتر از آن نیست که بنده بکار خداوند باشد و از همه بر کنار شعر دل آرامی که داری دل درو
بند + دگر چشم از همه عالم فرو بند + نصیحت این عاجز با ولاد و احباب نیز همین ست که همه اکثر
صرف وقت خود در اکتساب علوم دینیه و شغل بلکات شرعیه و انهماک در دریافت مرضیه
شارع از نامرضی او در احکام دین و دولت و احوال معاش و معاد نمایند و از هر نا بایست
عقیده و عمل و قول و فعل بمراحل بعیده بگریزند زیرا که دنیای فانی روزی چند ست و آخر کار
باخداوند خنک آنکس که معاد را بر معاش برگزید و اخری را بر اولی اختیار کرد لله در القائل نظم
نزلنا ههنا ثم ارتحلنا + کذا الدنیا نزول و ارتحال + یظن المرء فی الدنیا خلودا
خلود المرء فی الدنیا محال + دولت دنیا و حشم و خدم را اعتبار را نشاید و نعیم آخرت و
بقای او بزوال نیاید پس سعادتمند کسی ست که آنرا برین ترجیح دهد و این را بران نگزیند در هوشیاری
دنیوی که آنرا عقل معاش گویند چه مصروف شدن نشی از جهل ست و عرصه توقف در دنیا امری
بی اعتبار ست و درستی ظاهری که آنرا غرور دولت و جوانی می خوانند بر منهمک گشتن شیوه
ارباب طبع حیوانی ست و نفوس عالیه انسانی را از ان عار ست و کم روزی این جهان که آنرا
افلاس می نامند محل التفات نیست که اینجا چه قدر ماندن ست و زبر دستی این عالم که آنرا
قوت و زوری گویند جای مباهات نیست که مآل کار مردن ست بهر حال هستی بی ثبات
این همه ممکنات که موجودات اعتباریه و کائنات فرضیه اند وجود اضافی ست و دو هیچ بیش نیست
بزمی که دران مردم ناسوافق جمع باشند چون رزم ست و رزمی که دران دوستان صادق

فراهم آیند گویا بزم ست و کلّافی که بهجت و یگانگی بمیان آید نغمات ست و نغمات گدایی تکلف ودوئی دهد آفات سینت و حیاتی که دل را بیرانه بهتر از ممات ست ومماتی که با ایمان بسوی جنت راند بهتر از حیات درین محل حوادث این محال ست که مدام جز ملائمات بظهور نیاید ز بالکل متنافرات رونماید که این معامله نه سنت الهی ست که ذات او جامع جمیع اسماء و صفات ست و نه در خور حال انسانی ست که حقیقت او مظهر تجلیات و محل کون و فساد ست **نظم** بسپار بدست حق عنان خود را ✤ از دوش بنه بارگران خود را ✤ ای بیخبر از حقیقت صورت خویش ✤ باید فهمیا چیستان خود را ✤ کجا مرد با هوشے که خود ادراک حقیقت الامر نماید و دیگران را هم بگوید و کو آدم صاحب گوشے که سخن راست استماع نماید و خود هم جادهٔ فهم پوید زمانه سازی که کار روائے مردمان و ابنای زمان بر آنست بر حقیقت فهمان گرانی می کند و هنر پروازی که نشو و نمای یاران از آنست از صافی دلان نمی آید حیف هزار حیف که دینداری و دنیاداری هر دو متعلق بلحاظ ما و شما ست پس حق بینے و حق گوئے کجا غرض که احوال دلهای باریک بینان همیشه خراب ست مگر گشت چه دیدن این کار و طبعان مدام شاداب محققان در انکشاف حقیقت ناچار اند که بی قصد برایشان حقائق الامور آشکار می شود چنانچه بینایان در دیدن هر چه پیش آید مجبور می باشند و خواهی نخواهے می بینند و مقلدان در احتجاب صورت بی اختیار اند که بی تکلف پردهٔ کوری بر روی اینها می افتد چنانچه نابینایان در ندیدن انچه پیش آید معذور می شوند و جا و بیجا بقیاس می نشینند هَلْ یَسْتَوِی الْاَعْمٰی وَالْبَصِیْرُ اختیاری که ما داریم ننگ بی اختیاری ست و کار و باری که بارادهٔ خود بعمل می آریم همه بنا چار نیست نشا مهر و کین با همدیگر شعور بخودی خویش ست که جز وهمی بیش نیست و مبدء رسکی و تمکین در مزاج بشر طبع توهم اندیش ست که غیر از قصور فهم نه بالله العجب از دلی لاطائل که من دارم نه او را عقل معاش و معاد ست و نه فعلی که سفید ظاهر و باطن گرد بعمل می آید خدا یم اینجا چنانچه محض بصفت ربوبیت خویش با این همه بیپیری پرورش می کند غالب که آنجا هم صرف برحمت عامهٔ خود ببخشد و از گناه بی نهایت من عفو کند **نظم**

یارب جانی که جمله همت زاید + یارب جسدی که کار طاعت آید + یارب عملی که با تو نزدیک
کند + یارب علمی که جز تو ام ننماید + چون زاهد ریا پیشه همه طاعت و عبادت برای نمود
خلق می نماید عند الله نتیجهٔ آن بالعکس بظهور می آید پس نمازش نماز معکوس باشد و حاصل دعای
او دست افسوس ؎ گر حسن معاد خواهی و حسن معاش + به مرضی حق بجان و دل راضی
باش + سودی نکند تصنع و ساختگی + بی ساخته باش و هیچ خود آراش + هرچند ما از روزیکه
پیدا شده ایم از همان روز پیغام اجل رسیدم بما میرسد لیکن الحال که بدایت موسم پیری ست
و عمر فانی و حیات مستعار قدم در مرحلهٔ عشرهٔ خامس نهاده خود روست پیرم ... پیامی شود
امیدواری از حضرت باری آنست که دوام مشاهدهٔ خود عنایت فرماید تا ...
آید و بعد مردن نجات و مغفرت و غفور نماید و این نفس شکسته ... جان شنیده
و دل اندوه آرمیده در کونین بیاساید ورنه حیوان مشتغل ... انسان غافل است
که او را حساب و کتابی و سؤال و جوابی در پیش نیست و الی راحت اینجا ... و عتاب
و عتاب و خطابی در رو کار نیست که ... تعالی ممکن نیست
کلان سالی هم یک مرتبهٔ صاحب کمالی ست که درین هنگام بالضرورت قوای حیوانیه ناتوان
می گردند و بر قدر استعداد لطائف انسانیه توانا می شوند و از اینجاست که تعظیم و توقیر پیران بر
جوانان لازم افتاده عقده های که بر پیران حل گشته هنوز از جوانان در حجاب است اگرچه فهمیدن
چیزی بتقلید و قیاس چیزی دیگر است و بچشم دیدن آن دیگر و چنانکه از فهمیدن تا دیدن تفاوتی ست
همچنان از دیدن تا رسیدن فرقی باشد حق تعالی همه ما را نصیب گرداناد ... ایمان و صدق و یقین
تا لب گور رساند این فرزندان که از طرف خالق کل و هادی سبل بما عنایت شده اند
امیدوارم که دست سعادت جبلت و طیب طینت دامن ایشان فرو گیرد و حافظ حقیقی ایشان را
در دین و دنیا در حیات و بعد ممات من مهمل فرو نگذارد و تواصی من درباره ایشان بصبر و شکیبائی
و رحمت و دلسوزی بر خلق خدا و توکل بر خدا و رضا بقضا بمحل اجابت رسد و العصر ان الانسان

لفی خسر الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات وتواصوا بالحق وتواصوا
بالصبر ۝ وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ارحموا من فی الارض
یرحمکم من فی السماء و این حدیث مسلسل باولیت بما رسیده است فرزندان کامگار دریابند
که در دنیا معاش ایشان بقدر حاجت بلکه زائد بران بمحض فضل و کرم منعم حقیقی که حمد نعمت او
کفران نعمت است بوده است و از اسباب علم و یقین و مواد هدایت و تمسک بکتاب و سنت
رسول امین صلی الله علیه و آله و سلم کتابخانه بس نفیس که مثل آن بصرف عمر در کثیر کمتر توان یافت
در خانه موجود دست یاب باشد که جز علم نافع و عمل صالح با خلوص نیت و مجانبت از معاصی و
بدعت خیال ایشان بخاطر شما نگذرد و تقلب ادوار لیل و نهار یا صحبت اشرار و فساق و فجار شما را از جا
نبرد [illegible] اعمال [illegible] غفلت و نسب فخر ماست [illegible] عرب و عجم نزدیک می سازد
پس شما هم در حفظ آن اهمال نکنید و کوشش نمائید امروز اگرچه عمر شما محل این خطاب و کتاب
نیست اما فردا که [illegible] شوید و با عقل و هوش موافق گردید این حروف بسیر درآ اگر کاربند شوید
[illegible] بیش نیست با من و عافیت و سلامت از آفات بسر کنید و بدولت
علم فائز [illegible] شوید و معاذ الله ایاکم و ایانا اگر جهل حاصل شد مورد جمیع مهلکات و موقع همه آفات
و تبعات گردید الٰهی آرزوی دل بیمار آنست که ایشان را بملازمت علیا از علوم کتاب عزیز و سنت مطهره و اعمال
خیر و صلاح و فلاح و هدایت و نجاح برسانی و از مکاره دنیا و اهل و بر کران دار و سعادت دارین و تحلی
کریمین سازی و دنیا که امروز ما را از اموال این هیچمیرز موافق ردی مامون داشته و محفوظ الطاف بی نهایت
و رحمت بی نهایت خود ساخته همچنان ما را و اخلاف بلکه احباب خصوصا اساتذه و مشائخ دین و جمیع مومنات و
مومنین را از اقارب و اجانب در مواقف آخرت از مخاوف عقبی و مصائب و زجر محفوظ داشته بمقاصد
غفران و محامد عفو و رضوان برسانی اللهم احسن عاقبتنا فی الامور کلها و اجرنا من خزی الدنیا
وعذاب الآخرة نظم لک الحمد کم من کربة قد کشفتها ✤ بنور من اللطف الخفی فتجلت
الٰهی الحمد فاکشف کربة الحشر ان دجت ✤ بنور من الغفران والرحمة التی

میر نور الحسن خان سلمہ اللہ تعالی

فرزند کلان من ست خطاب میری و خانی از طرف نواب شاہجہان بیگم صاحبہ والیہ عالیہ ریاست بھوپال دار و رئیسہ معظمہ او را بتول دوازدہ ہزار روپیہ سال بخشیدہ اند در تقریب جشن تاج محل خطاب فرزند وحید حسنی الدولہ نظام الملک مہا در با خلعت فیل و اسپ و پالکی و چنور و اقطاع بست و چہار ہزار روپیہ تجویز فرمودہ درین سال انشاء اللہ تعالے این مراتب از قوۃ بفعل خواہد سال ولادتش ۱۲۷۸ ہجری بیست روز چہار شنبہ ۱۲ رجب وقت صبح صادق در ۱۲۹۵ھ طومی نیکاہی او بنحانہ میر حیدر علی ساکن موضع بیتی ساداتت مضاف فتح پور ضلع الہ آباد اتفاق افتاد نامش عصمت النساء بیگم ست کابین او پنجہزار روپیہ بود جمعی از اعیان ریاست درین شادی و آبادی از بھوپال تا آنجا رفتند از انجملہ مولوی شیخ محمد صاحب بن حافظ عبد العزیز صاحب صدر الصدور ساکن مچھلی شہر قاضی حال بھوپال با این قافلہ ہمراہ بودند مولوی عبد السلام مرحوم خطبہ نکاح خواندند عقد بموجب سنت مطہرہ بوقوع آمد فی الحال او را یک دختر ست موسوم بزینت جہان بیگم این نام او را عطیہ رئیسہ معظمہ ہست دیگر فرزند ست سید ابو الحسن خان نام دارد ولادت دختر یوم شنبہ بوقت نہ ساعت روز بست و نہم ربیع الاول ۱۲۹۹ ہجری بودہ و ولادت فرزند ۲۳ شعبان ۱۳۰۰ ہجری اتفاق افتادہ حق تعالی در عمر و علم و دولت ایشان برکت نمایان ارزانی دارد

صفیہ جہان بیگم سلمہا اللہ تعالی

دختر این ذرۂ بمقدار ست ۲۷ ربیع الاول روز شنبہ وقت نیم شب در ۱۲۸۰ ہجری متولد شد عقد او با سید عبد الحی بن سید عبد الرزاق بن سید فتح علی ساکن کرہ بادہ ساکن سندیلہ بودہ کابین بمقدار دو لک روپیہ است این عقد ۴ ربیع الثانی ۱۲۹۵ ہجری اتفاق افتاد از طرف جد مادر سید بخاری الاصل ہست و از طرف پدر سید حسینی نسب رئیسہ معظمہ عزیزہ مذکورہ را بتول شش ہزار روپیہ سال و شوہر او را بتول سہ ہزار روپیہ سال بخشیدہ اند و بخطاب ممتاز الدولہ

[illegible]

میر عبد الحی خان نواخته در تقریب جشن تاج محل عزیزه وشوی او را خلعت و اضافه اقطاع مضاعف
خواهند بخشید او را سه ولد است اشرف جهان بیگم ولادتش ۲۴ محرم شب چهارشنبه سنه ۱۲۹۷ بوده دیگر سید مرتضی
دوی بنواخت یک نیم ساعت روز یوم سه شنبه هیجدهم ربیع الاول سنه ۱۲۹۹ هجری بوجود آمد
سوم سید مصطفی وی شب جمعه نیم شب ۱۵ ربیع الاول سنه ۱۳۰۱ هجری متولد شده نام تاریخی او غلام مصطفی
و میر معظم است بارک الله فیهم

میر علی حسن خان سلمه الله تعالی

ولادت او در سنه ۱۲۹۳ هجری - وی داده وی نیز بخطاب میری وخانی ست وثانیا بخطاب
فرزند سعید صفی الدوله حسام الملک بهادر از طرف رئیسه معظمه ابتیاز دیگر بدست آورده در جمیع
وجوه اعزاز از خلعت وتیول وجز آن همعنان برادر کلان خود ست اهل خانه او عشرت النسا بیگم
خواهر خرد اهلخانه اخ بزرگ او باشند در سال و ماه واحد مهر و عقد در یک روز بصفت مذکوره بالا
بوقوع آمده و مهر پنجهزار روپیه متعین شده دختری دارد موسوم بزینب جهان بیگم نام تاریخی او
یکے صغری دیگر خجسته بیگم ست تنبیه در تقاریب این هر سه اعراس زر بسیار و مصارف بیشمار
مبذول شده طوی عزیزه را رئیسه معظمه متکفل بودند یک لاک روپیه دران صرف شده و در سنه ۱۳۰۱
طوی هر دو عزیزهم انچه می بایست بر روی کار آوردند روز رسیدن این اعزه در بهوپال با عروسان
خود همگی سپاه ریاست با ماهی مراتب و دیگر سامان جلوس تا جهانگیرآباد استقبال کرد حق تعالی
در اعمار و اوقات و احوال ایشان و ابناء ایشان برکت بخشد و ما ذلک علی الله بعزیز

سید ابو الحسن خان

فرزند میر نور الحسن خان ست تاریخ ولادتش زیر ترجمه پدرش گذشته وی هنوز
ولید رضیع ست و از خواهر خود زینت جهان بیگم خرد تر امید وارم که این مولود
مسعود چراغ کاشانه خویش و مصباح دودمان سنت کیش خود گردد و از عمر و علم و
دولت بهره کافی ربابد هذا آخر ما اردنا ذکره فی هذا المختصر الحمد لله اولا و آخرا

نقشهٔ تواریخ وقائع مختلفه مندرجهٔ کتاب هذا

نمبر	نام	سنه ولادت	وطن	سنه وفات	مدفن	سنه تقریب
١	ابوالقاسم محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم	دوشنبه دوم ربیع الاول یا هشتم یا دوازدهم عام الفیل در مکه	مکهٔ معظمه زادها الله شرفا	روز دوشنبه دوم یا دوازدهم ربیع الاول سنه ١١ھ	مدینهٔ طیبه	
٢	ابوتراب علی بن ابی طالب علیه السلام	در مکه درون خانهٔ کعبه روز جمعه سیزدهم رجب بعد سی سال از عام الفیل	″	بست و یکم شهر رمضان شب یکشنبه سنه ۴٠	نجف اشرف	
٣	ام محمد فاطمهٔ زهرا بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رضی الله عنها	در مکه بسال سی و پنجم از واقعهٔ فیل یا چهل و یکم	″	شب سه شنبه سوم رمضان بعد شش ماه از وفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بقول اصح	مدینهٔ طیبه	نکاح در شهر رمضان سال دوم از هجرت بعد مراجعت از بدر یا در ماه صفر یا در اوائل محرم یا در رجب و بنا در ماه ذیحجه بعد وقعهٔ بدر در شوال سنه ٣ اتفاقا

نمبر	نام	سنہ ولادت	وطن	سنہ وفات	مدفن	تقریب
۴	ابو عبداللہ الحسین علیہ السلام	در مدینۂ طیبہ روز سہ شنبہ پنجم شعبان سنہ ۴ ہجری مدت حمل شش ماہ	مدینۂ طیبہ	شہادت دہم محرم روز جمعہ سنہ ۶۱ ہجری	کربلا	
۵	ابو محمد امام زین العابدین علیہ السلام	در مدینۂ سکینہ پنجم شعبان روز پنجشنبہ سنہ ۳۸ ہجری یا سنہ ۳۳	مدینۂ منورہ	روز شنبہ دوازدہم محرم یا ہیزدہم محرم سنہ ۹۵ یا سنہ ۹۴ ہجری	بقیع غرقد در قبر امام حسن علیہ السلام	
۶	امام باقر علیہ السلام	در مدینۂ طیبہ روز سہ شنبہ ۳ صفر سنہ ۵۷ ہجری	〃	در حمیمہ شہر ربیع الاول سنہ ۱۱۳ یا در ۲۳ صفر سنہ ۱۱۴ یا سنہ ۱۱۶ یا سنہ ۱۱۸	بقیع غرقد در قبۂ اہل بیت	
۷	امام جعفر صادق علیہ السلام	سنہ ہجری یا روز سہ شنبہ قبل طلوع شمس ہشتم رمضان سنہ ۸۳ ہجری	〃	شوال سنہ ۱۴۸ ہجری در مدینہ	〃	
۸	امام موسیٰ کاظم ع	در مدینۂ طیبہ	〃	۲۵ رجب	بغداد در مقابر	

نمبر	نام	سنه ولادت	وطن	سنه وفات	مدفن	تقریب
	علیه السلام	روز سه شنبه قبل طلوع فجر سنه ۱۲۹ یا سنه ۱۲۸ هجری	"	سنه ۱۸۳ یا ۱۸۶ در بغداد	شونیزیه بیرون قبه	
۹	ابو الحسن امام علی رضا علیه السلام	در مدینه طیبه روز جمعه سنه ۱۵۳ یا هفتم شوال یا هشتم یا ششم شوال سنه ۱۵۱	"	بشهر طوس روز آخر از صفر سنه ۲۰۳ یا پنجم ذی الحجه یا سیزدهم ذی القعده سنه ۲۰۳ هجری	طوس متصل قبر رشید	
۱۰	ابو جعفر امام محمد جواد علیه السلام	روز سه شنبه پنجم رمضان یا نصف رمضان سنه ۱۹۵ هجری	"	روز سه شنبه پنجم ذی الحجه سنه ۲۲۰ یا سنه ۲۱۹ در بغداد	بغداد نزد جد خود	
۱۱	ابو الحسن امام علی هادی علیه السلام	در مدینه روز یکشنبه ۱۳ رجب یا روز عرفه سنه چهار یا سیزده و دو صد	مدینه طیبه	دوشنبه ۲۵ جمادی الآخره یا ۲۴ یا ۴ منها یا ۳ رجب سنه ۲۵۴	سر من رای	
۱۲	ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام	در مدینه روز پنجشنبه سنه ۲۳۱ یا	"	روز جمعه یا چهارشنبه	متصل قبر پدر	

تقریب	مدفن	سنہ وفات	وطن	سنہ ولادت	نام	نمبر
		۸ ربیع الاول یا جمادی الاولیٰ سنہ ۲۶۰ ہجری		۸ شہر ربیع الاول یا ربیع الآخر سنہ ۲۳۲ یا سنہ ۲۵۵ ہجری		
		غیبوبت او نزد شیعہ بسرداب سرمن رای در سنہ ۲۶۲	مدینہ طیبہ	سنہ ۲۵۵	محمد مہدی علیہ السلام	۱۳
					جعفر زکی بن علی نقی بن محمد تقی	۱۴
					سید السادات علی اشقر بن جعفر زکی	۱۵
					سید عبداللہ بن علی اشقر	۱۶
	بغداد مقابر قریش				سید محمد بن سید عبداللہ	۱۷
					سید احمد بن سید محمد	۱۸
					سید محمد بن سید احمد	۱۹

نمبر	نام	سنہ ولادت	وطن	سنہ وفات	مدفن	تقریب
٢٠	سید جعفر بن سید محمد					
٢١	سید علی موید بن سید جعفر					
٢٢	سید جلال اعظم بن سید علی موید				اوچہ	
٢٣	سید احمد کبیر بن سید جلال اعظم گلسرخ					
٢٤	سید ابو عبداللہ جلال الدین قطب عالم بن سید احمد کبیر	شب برات سنہ ٧٠٧		دہم ذی الحجہ سنہ ٧٨٥ھ	〃	
٢٥	سید ناصر الدین محمود بن سید جلال الدین					
٢٦	سید حامد کبیر بن سید ناصر الدین محمود					
٢٧	سید رکن الدین ابو الفتح بن سید حامد کبیر					

نمبر	نام	سنہ ولادت	وطن	سنہ وفات	مدفن	تقریب
۲۸	سید جلال ثالث بن سید رکن الدین		قنوج	تاریخ نہمانیہ سنہ ۱۰۸۹ھ تجاریدقیہ سنہ ۱۲۰۹ھ	تحقیق	
۲۹	سید راجو شہید بن سید جلال ثالث				〃	
۳۰	سید جلال رابع بن سید راجو				〃	
۳۱	سید تاج الدین بن سید جلال رابع				〃	
۳۲	سید کبیر بن سید تاج الدین				〃	
۳۳	سید علی اصغر بن سید کبیر				〃	
۳۴	سید لطف علی بن سید علی اضغر بعرف سید اچھی				〃	
۳۴	سید عزیز اللہ بن سید لطف علی				حیدرآباد	
۳۵	سید لطف اللہ بن سید عزیز اللہ				حیدرآباد	
۳۶	سید اولاد علی خان			سنہ ۱۲۱۱ھ تقریباً	حیدرآباد	

نمبر	نام	سنہ ولادت	وطن	سنہ وفات	مدفن	تقریب
	انور جنگ بہادر بن سید لطف اللہ					
۳۷	سید اولاد حسن بن نواب سید اولاد علی خان انور جنگ مرحوم	سنہ ۱۲۰۰ ہجری	قنوج	روز پنجشنبہ سنہ ۱۲۵۳	قنوج	
۳۸	صدیق حسن بن سید اولاد حسن مرحوم	در بریلی نوزدہم جمادی الاولے سنہ ۱۲۴۸ ہجری	”			
	سفر بھوپال					۱۳۔ رجب سنہ ۱۲۷۰ھ
	ملازمت ریاست بھوپال					غرہ رمضان سنہ ۱۲۷۱ ہجری
	نکاح اول					۲۵ شعبان سنہ ۱۲۷۷ھ
۳۹	سید نور الحسن خان ابو الخیر	روز چہار شنبہ وقت صبح صادق بست و یکم رجب سنہ ۱۲۷۸ھ				
۴۰	صفیہ بیگم	روز شنبہ وقت نیم شب ۲۷۔ ربیع الاول سنہ ۱۲۸۰ھ				
۴۱	سید علی حسن خان ابو النصر	۲۴۔ ربیع الثانی سنہ ۱۲۸۳ھ				

نمبر	نام	سنه ولادت	وطن	سنه وفات	مدفن	تقریب
	ختنهٔ سید نورالحسن خان					۲۵ - شوال سنه ۱۲۸۳ ہجری روز یکشنبه بعد عصر
	ختنهٔ سید علی حسن خان					هشتم ذیقعده سنه ۱۲۸۳ھ روز جمعه بعد عصر
	بسم الله سید نورالحسن خان					۱۳ ذی الحجه سنه ۱۲۸۳ھ روز جمعه
	انتقال والدهٔ ماجده غفرالله لها			روز دوشنبه وقت یکپاس شب ۲ محرم سنه ۱۲۸۵ ہجری شد	صباح آن در مقبرهٔ جنوبی باغ مدارالمہام صاحب بہادر مدفون شدند	
	انتقال خواهر کلان			۲۷ ربیع الاول سنه ۱۲۸۵ھ		
	انتقال خواهر اوسط			یکم شوال سنه ۱۲۸۵ ہجری		
	روانگی حج بیت الله					۲۷ شعبان سنه ۱۲۸۵ھ
	ختم قرآن سید نورالحسن خان					۱۵ ربیع الاول سنه ۱۲۸۶ھ
	سیر دبیری خود					سوم شعبان سنه ۱۲۸۶ھ
	بسم الله سید علی حسن خان					برمحل سرکار سنه ۱۲۸۶ ہجری

نمبر	نام	سنہ ولادت	وطن	سنہ وفات	مدفن	تقریب
	نیابت دوم					سنہ ۱۲۹۷ ہجری
	نکاح ثانی					سنہ ۱۲۹۸ ہجری
	عقد صفیہ بیگم					۶ ربیع الثانی سنہ ۱۲۹۵ روز دوشنبہ بعد عصر و مولوی عبد القیوم صاحب مرحوم خطبہ خواندند
	اشرف جہان بیگم بنت صفیہ بیگم	۲۴ محرم سنہ ۱۲۹۶ ہجری				
	نکاح سید نور الحسن خان و سید علی حسن خان					سنہ ۱۲۹۸ ہجری
	سید مرتضی ابن صفیہ بیگم	شنبہ ۱۰ ربیع الاول سنہ ۱۲۹۹ھ				
	زینت جہان بیگم بنت سید نور الحسن خان	۲۹ ربیع الاول سنہ ۱۲۹۹ ہجری				
	سید مصطفی ابن صفیہ بیگم	۱۵ ربیع الاول سنہ ۱۳۰۰ھ				
	زینب جہان بیگم بنت سید علی حسن خان	۱۶ ربیع الاول سنہ ۱۳۰۰ھ				
	سید ابو الحسن ابن سید نور الحسن خان	۲۳ شعبان سنہ ۱۳۰۰ھ				

خاتمهٔ طبع نتیجهٔ فکر وقاد ذهن نقاد مولوی حکیم السید اعظم حسین سندیلوی سلمه الله تعالی

یگانه جهان آفرین را سپاسی که نعمت بر نعمت افزاید میگزاریم که جانها جز بیادش نتوان آسود
و جبینها جز بجنابش نتوان فرسود و برگزیده رحمة للعالمین را درودی که هم آل و صحابش
را در گیرنده آید میفرستیم که دانش جز بدینش نمیگراید و کاری جز بکیشش نمیگشاید اما بعد
حق آگهان را مژده حقیقت آگاهی و باریک بینان را صلای روشن نگاهی که نامهٔ نامی
و صحیفهٔ سامی موسوم **بالفرع النامی من الاصل السامی** که از حقیقت اصول و فروع
پاکیزه گوهران دودهٔ سیادت پرده کشاست و نقابت ذات عترت آیات دوازده
ائمهٔ فرخ تبار و اولاد امجاد ایشان را آیینهٔ صورت نماست بارشاد افاضت بنیاد مولف
عالی حضرت والا همت فرخنده ذات پسندیده صفات عدالت منش هدایت روش
وارث انبیا جانشین اصفیا خلافت اثاث افادت میراث نیکو سیرت روشن بصیرت
آرزوی مردان هنر فروش آبروی پاکان سعادت کوش همایون خطاب خجسته القاب
والا جاه امیر الملک جناب نواب **سید محمد صدیق حسن خان بهادر** زاد له
المجد و التفاخر که اندرین نامه موشگافانه از تحقیق انساب سخنها در میان می نهند و هر یکی را
از اسلاف خویشتن که بر ومند شاخهای گلستان نقوی و گرانبها گهرهای عمان مرتضوی
بوده اند نشان میدهد در ین زمانه سعادت نشان مسرت افزای حکمرانی مملکت آرای
عالی همم معدلت پیرای کسری حشم رهنمای طریقهٔ سلطنت رائی روشن سواد صحیفهٔ جهانبانی
بلقیس سلیمان همال نوشابهٔ سکندر مثال کشورکشاهی رعیت پناه دانش لوای دولت [illegible]
شوکت شعار دیانت دثار صولت آثار نصرت کردار نقابت پیوند سیادت توام جناب
نواب شاهجهان بیگم کرون آف انڈیا رئیس دلاور اعظم طبقهٔ اعلای ستارهٔ [illegible]
و رئیسهٔ بهوپال ادام الله بالعز و الاقبال بتصحیح علامهٔ بزرگی اثر عالی نظر موشگاف [illegible]

مفهومات مغز بالای معلومات حائز ملکات بعید ابو الحسن سید ذو الفقار احمد حماه الله الاحد و دیگر فضیلت پناه حقائق آگاه ایزد شناس معارف اساس جناب محمد عبد الحق کابلی ایده الله الولی و کتابت شگرفی طراز ندرت پیرا محمد عبد الرحیم لکهنوی سلمه الله القوی با دارت کاردان امانت نشان مولوی محمد بدیع الزمان اعانه المنان رونق افزای طبع ثانی گردید و آگاه درونان حقیقت طلب را سرمایهٔ حصول آمال و آمانی

تاریخ ختم طبع اول رسالهٔ الفرع النامی من الاصل السامی از حافظ محمد خان شهیر شاگرد غالب دهلوی ملازم ریاست بهوپال سلمه الله تعالی

بگوای دل این شور دکان کیست	نمک ریزهٔ زخمت نمکدان کیست
بزخمیکه ما را بدل بسته اند	بشور چنین کم دلی خسته اند
نمک دارد آهنگ پر درد ما	برای دل زخم پر درد ما
غنی کوک فرمائے ساز ما	زہے زخمهٔ تار آواز ما
طراز عجب بسته ام ناله را	که از دل به لب برد تبخاله را
عجب معنی در نوای منست	که آوای من دلربائی منست
درون دل ما کرا فگند جوش	کزان جوشش آمدم در خروش
نوائے یکتائے کیستم	خوش آهنگ آوائی کیستم
الهی نوا ساز من از کجاست	کز و دلبر عالمی صد نواست
فلاطون بیک ارغنون شاد زیست	فلاطون صد ارغنون نام کیست
اگر انچه عالم از و پر صد است	ز نیروی کلک خداوندیاست
بمعنی کشاینده راه ما	فلک رتبه نواب جم جاه ما

نوازش زبستان خلقش گلے | گل دولتش را دهش بلبلے
اگر با چو من گاه دل خوش کند | نفس در خم و پیچ پرسش زند
سخنور چه شوخی و شنگی کند | بنامم سخی بجد تنگی کند
مگر سخت بو پالیان یاورست | که سید درین مملکت سرورست
بزرگ ست و صاحب نگین نیز هم | گرامی بدنیا بدین نیز هم
جهان را کران تا کران گشته ام | بهر گوشه و طرف بگذشته ام
ندیدم چو او نامور دیگرے | نه اقبال مندی نه دانشورے
چه گویم چه جادو عیان میکند | بهر جا که معنی بیان میکند
به بیخانهٔ فضل و دانشوری | خم آسمانش کند ساغرے
مَی گفتگویش فزاید بهوش | اگر دم بهر حضرت میفروش
اگر رخصت می کشیدن دهد | شرابش دماغ رسیدن دهد
چراغ سخن تا برافروخت ست | دلم را به پروانگی سوخت ست
اگر مدح عطر سخن گل کند | بشاخ سخن یاسمن بشگفد
جهان وجد کرد از بم و زیر او | زهے نغمهاے مزامیر او
نویدی به بلبل بگوید زباغ | به پروانگان میرساند چراغ
معانی بکارش نماید جمال | بود بسکه مشعل فروز خیال
عجب بحر دهی طرفه دانشوریست | کشاد از دانشش هر نمط دفتریست
نوشت ست در علم دین صد کتاب | سر آسمان هدی آفتاب
اگر از خرد نامهای امیر | نویسد کتابے در آرد شهیر
ولی بسکه شوقش فزایش کند | بدیگر نمطها گرایش کند
ز تفسیر قرآن چو فارغ نشست | چه زیبا نسب نامهٔ نقش بست

چه نیروی کلک ست گوهر نگری — که نور در آمد به گلشن گری
معانی بظلمات لفظ از صفات — نسب میرساند بآب حیات
نظیر درخشانیش مطلب ست — که گر روز و ابسته هر شب ست
خود از کیست این معنی نکته بیز — که هر لفظ او آماده نغمه خیز
نشانمند ساقی گر بیانی کیست — که هر حرف میخانه بیخودیست
عجب طرفگی وقف تضمین اوست — شگرفی رهین مضامین اوست
هزار آفرین مر چنین خامه را — که زین گونه بنوشت این نامه را
در او از بزرگان اهل هنر — نسب برد خود را به خیر البشر
چو از سیدی هست کادم از وست — کسی کین نسب دارد عالم از وست
کسی را که چشم ست بینای او — زهی بخت چشم تماشای او
چه خوش مصرع سال تاریخ هست — سیاق نسب نامه نقش بست
۱۲۹۱ھ

ایضا تاریخ طبع اول از مولوی حافظ محمد نور الله نور مرحوم و مغفور

ندانم که دل در تمنای کیست — درین قطره شوری ز دریای کیست
گهر گرچه در قعر عمان بود — ولی قرة العین نیسان بود
بود گرچه یاقوت در خاره سنگ — ز خورشید دارد برخ آب و رنگ
ز پراگندگی نشر اجزا شود — کنی قطره گر جمع دریا شود
عیانست انوار ذات از صفات — صفت هست زائینه داران ذات
مرا هم که در جلوه تابی بود — مرا این نورم از آفتابی بود
بآن آفتابم مقابل ببین — بیا جلوهٔ ماه کامل ببین
چه غم اینکه دورم ز قرب حضور — رسد فیض خورشید نزدیک و دور

سخاوت ز اوصاف او آیتی — شجاعت ز افواج او رایتی
بود علم و فضلش بعالم علم — چه حاجت بتشریح لوح و قلم
گر از دفتر عقل راند مثل — ارسطو کشد جزو خود در بغل
فلاطون ز اندیش او حرف چون — مگر آنکه بر هم زند ارغنون
ز نامش بود راستی آشکار — ز احکام او کار عدل استوار
صدیق صحابه و صدیق نام — بخلق حسن مشتهر در انام
بصدق و صفا خاطر آیینه اش — بعلم و هنر سینه گنجینه اش
دلش در صفا صبح صادق بود — رخ او ز خورشید فائق بود
بعلم و عمل سید هداد دین — از و استوار است بنیاد دین
شمال و صبا خاکروب درش — بود انس و جن هر دو فرمان برش
از و آمده آب در جوی عدل — از و فربهی دیده پهلوی عدل
بود جای اهل بصر درگهش — کند تا ز بر سرمه خاک رهش
جهان کرده خوش امن از عدل خویش — که پهلوی گرگ ست بالین میش
جهانی از و آمده شادکام — خدا دارد اش بر سریر نظام
همایون بود بخت بهوپالیان — که نواب ما آمده حکمران
زهی بدر کامل باوج جمال — زهی مسند آرای جاه و جلال
بوقت تکلم سحاب شگرف — بوقت خموشی محیطی ست ژرف
بوصفش چو روشن بیان نور شد — قلم در کفش شعله طور شد
بمهر سیادت سجل نامه اش — بر آیات نصرت علم خامه اش
نسب نامهٔ خود که تحریر کرد — بسا نقش ار زنده تصویر کرد
جهانی شده زنده بعد از ممات — مگر کلک او داده آب حیات

بدان گونه هر نقش زیبا کشید	که گوئی بهر پیکری جان دمید
بیک جود آمد همه در وجود	برآید زیک چشمه بسیار رود
پدر نامور از پسر آمده	شجر مایه دار از ثمر آمده
پس از صبح صادق زند مهر سر	رود چون شگوفه برآید ثمر
تو گوئی بصد خواهش و خواسته	یکی گوهرین سلک آراسته
خود آن سلک اندر یکدانه است	دران دودمان شمع کاشانه است
بسالش چنین رانده ام خامه را	که احسن نوشت او نسب نامه را
بدفتر نوشتند اهل قلم	نسب نامهٔ زبده گشته رقم ۱۲۹۱ھ
ولیکن ملک نیز از عرش خواند	بکرسی اقبال نقشی نشاند ۱۲۹۱ھ

تاریخ دیگر این رساله از منشی احمد علی صاحب متخلص باحمد

بحمد و تسبیح و سجده دادن	دگر نیز زد بجز خدائے
پس از درودی بجان احمد	اگر بگویم ترا ثنائے
بنص قاطع شدست واجب	بآل احمد مرا ولائے
ترا بدانم ترا بخوانم	ترا سرایم بهر سرائے
حدیث رانم من از تو هر دم	که از تو دارم بسر هوائے
چو کار افتد بجان فشاندن	کنم نه صرفه بآن خدائے
اگر جهانے کسے بیارد	کنم بموئے ز تو بهائے
ترا چو بینم دلم کشاید	نه از شمالے نه از صبائے
نفیس طبعی عزیز وضعی	فرشته روئی خجسته رائے
ز آل احمد ز نسل حیدر	ملک حقیقت بشر نمائے

خداپرستی خداشناسی | نه خویش بینی نه خودستائی
چو شب جهان را لباس بخشی | چو صبح در دم جهان گشائی
بشهر اندر چو دل بسینه | بزورق اندر چو ناخدائی
امام سنت بصد کرامت | جهان اسیری و تند رائی
بصد شهامت گه عدالت | بقصر کسری قدم گشائی
همه وفا و همه مروت | همه صداقت همه صفائی
سپید پوشی و جامه زیبی | جهان فریبی و دلربائی
بمستمندان بسی توجه | بدردمندان همه دوائی
بفرق دولت یکی کلاهی | بدوش عفت یکی ردائی
بحسن تدبیر رخنه بندی | ز کار بسته گره گشائی
هر آنچه گوید از آنچه آرد | بسی مناسب بسی بجائی
ستم ظریفی و بذله سنجی | لطیفه گوئی سخن سرائی
کف سخن را نگار بندی | ز زلف معنی گره گشائی
ز فیض باری نصیبه یابی | عفیف و صدیق و پارسائی
ز فضل و دانش بسر عمامه | ز خلق نیکو بتن قبائی
بپای مردی فلک نوردی | بزور بازو جهان کشائی
بدهر همین است نام نامی | یکی حکایت بهر سرائی
اسیر ملکی و والاجاهی | چو از تو نازد بود بجائی
به آستان تو جبه سائی | فلک بتعظیم جبهه سائی
ریاست تو زهی سعادت | سیاست تو ستم زدائی
بدهر اندر تو دیر باشی | ز حق اجابت ز من دعائی

اگر نگویم دعاے دولت | دگر چه آید ز من گدائے
چنانکه داری درین جهانی | دران جهان هم رسی بجائے
سخن نه یوسف رود کراز تو | یکی ست والله باجرائے
تو نیز احمد مقام دانی | بهر چه باشی سخن سرائے
دری زبانی وره بدیهه | ترا رساند سخن بجائے
سخن بجائے تو دیده باید | تو خود نباشی درین سرائے
خدای بنواخت این جوانرا | بلطف خویشتن بابن عطائے
که هر چه اندر دلش بیاید | فتاده باید به پیش پائے
سخن که کر دست زنیاکان | نکو نوشتست باجرائے
یکان یکان رابه حسب حالش | بیان دلچسپ و دلکشائے
خدای بستود این کسانرا | بمصحف اندر بجای جائے
عجب کسانند حال ایشان | کسے نداند مگر خدائے
بنام ایشان بجان تصدق | بپای ایشان سرم فدائے
مراکه کارِ دگر نماندست | درین جهانی و آن سرائے
زنسل حیدر بجان محبت | ز آل احمد بدل ولائے
از انچه گفتم بجاے گفتم | هر انچه گویم بود بجائے
چو این صحیفه تمام خواندم | ز ابتدائے با نتهائے
بسال تاریخ فکر کردم | بگوش من زد چنین ندائے
چه نسل باقی و اصل ثابت | اگر بگوئی بود بجائے

۱۲۹۱ ھ

نام تاریخی این رساله از حافظ سید محمد سورتی مهتمم وظائف ریاست بهوپال

شجرة السعادة لفروع انساب السيادة

١٢٩٠ھ

تاریخ ختم تالیف این رساله از عبدالعزیز اعجاز مصراع ؎

چه نسب نامهٔ صدیق حسن خان صاحب

١٢٩٠ھ

تاریخ طبع ثانی این رساله از مولوی حکیم حافظ سید اعظم حسین صاحب سندیلوی سلمه

جم مرتبه صدیق حسن خان بهادر	سر دفتر اعلام بعلم و ادب آمد
بر دوست گهرپاش ز نیسان نوالست	بر خصم شرر ریز ز برق غضب آمد
در موسم جودش هوس اهل تمنا	باغی ست که نخلش همه شیرین رطب آمد
مقبول خدا اند که هر صبح دعایش	بر خلق بفتوای قضا مستجب آمد
خویش بخطا بخشی اشرار قلمرو	ظل کرم احمدی و حلم رب آمد
سائل که بدریوزه رخ آرد بدر او	دائم لبسر آب بقا تشنه لب آمد
بنشست بدورش به نگهبانی کالا	گر دزد به بنگاه کسی نیمشب آمد
از عاقبت کار حسودش چه توان گفت	چندان ز حسد سوخت که خود بولهب آمد
جنس هنر از تربیتش نرخ گران یافت	قلب سخن امروز بقیمت ذهب آمد
در جمع جلو ریز که تا زد برکابش	خورشید یکی فارس زرین سلب آمد
زو تصفیهٔ قلب توان یاد گرفتن	آیینه گری شیوهٔ اهل حلب آمد
در بزم وی از میکدهٔ راز حقیقت	لبریز دو صد ساغر بنت العنب آمد
طبعش چو بهاری که دماند گل و ریحان	احیای ره و رسم کرم را سبب آمد
افشاند بر اندوختهٔ اهل حشم دست	از علم نبی جمله وراثت طلب آمد
در باب حمایت که غضنفر بحضورش	لرزنده تر از پیکر اصحاب تب آمد

لبیک زن امروز بطوف حرم او … صد قافلہ در ہند ز ملک عرب آمد
پرداخت گرانمایہ نسب نامۂ خود را … کز دفتر تحقیق ہمہ منتخب آمد
بنگر ہمہ سادات درین نامہ کہ ہر یک … روشن دل و نام آور و فرخ لقب آمد
از حضرت این قوم بہر قرن جہان را … فرخندگی علم و عمل مکتسب آمد
آن اصل برومند کہ فرعش بنکوئی … آوازۂ نام آوری عجم و عرب آمد
چون از پی سالش سر دانش بگرفتم … فرخندہ نسب نامۂ والا نسب آمد

١٣٠١ھ

طالع الاسعاد

طقتئة لعبيد النبي السعيد

لاعتاب معالي الملك الجليل السيد السند النبيل ذى القدر العظيم والشأن الكريم محمود المناقب وممدوح المآثر السيد محمد صديق حسن بهادر نواب مملكة بوفال العليه حفظه رب البر

يالوجدي بالنوى حيل اصطباري … في هوى من سلبت مني قراري
غادة من ثغرها سكرے … لا باقداح الحميا والعقار
شمس حسن بهواها … علقت شمس النهار

دور

يلحاظ كنبال اسرتني … وبورد الخد منها قد سبتني
هجرت ظلماً ولم ادر … ما الذي اوجب حتى هجرتني
ورمت قلبي المعنّى … من لظى الهجر بنار

دور

حجبت عن مقلتي طيب الرقاد … وشجى في كل يوم بازديا

[illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
كل [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible]

دور

يا مليك العصر يا من الفضا	[illegible] ابعد ربك العلا في [illegible]
فالحمد لا ينعد ابدا وزد	فيه والسلم [illegible]
ما شدت الطير الشوادي في	في رياض [illegible]

دور

دامت الاوقات تشعر بالهنا	امد الاله [illegible] يا سامي المكان
وتخليل سناء بالشكر	الذي يدعو بالبقا طول الزمان
نال في مدح ملاكم	ادعوا الباري [illegible]
١٣٠٠ هـ	١٢٦٣ ١٠

[illegible]